

آن پہلیم صبیہ اوزوجہ زین الدین احمد خان با ذخیر و پر کوچک خود میرزا مدد کے کم مقتید اغنا مان درستیت ذوقت و ہوان بو دادا
خلافات پدر و اگر تھر دوبارہ حاصل ہند و مطہرین را فرط خوش دلے و خرمے از جسہ وجہان و قلبی شان با داۓ شکر اپنے د
شان دلالت فرمود باستماع این مژده روح افزای خاص و عوام شہر عظیم آباد از و طلاقت عنہا بے جہان فرماسیت کاربے
یافہ دیگر زدے کے اور اک عتبہ بوسے شناختہ ذخیرہ اندوز سرت ہاگر دیدند و عکوم رعایا و بریا باردوے آن حسب اقبال
ذریب افزایے و سادہ جاہ و جلال زمید بہ شاہدہ هجات اور کہ آئینہ صور حصول مقاصد خلاائق بود کا سیاہیے خود دیدند
کیک و مقام آن و انانزاد عالی دودمان اعلام نصرت انشان برافراشت و پاکمال فتوشاں دوست نواز و شمن کداز
ملے مراحل ہندو دار د شهر عظیم آبادگر دید و طلال عوطف و اشتفاق برحقائق سکنہ آن دیار کرد و رہنمائے این روز از یوم
اچشم آرز و فرش راہ استوار دلکشند امداخت و مجدد اباداۓ شکر و اہب المعم پرواخت و ایقائے عہود و مذوریکہ
درین خصوص کر دہ بود نموده بار باب استحقاق از سادات و مومنین و فقرا و مسکنین زرہار سانید و لبیتمامت جنگ بادر
نیز پرگناشت کہ الحمد لله فتح و خلیفتو فیض خالق دادگر مرزو ق و مسیر گشتہ ندو رو صدق عاتیکہ در انجابر اسے مردم مرشد آباد
معین شدہ بار باب استحقاق بر سانند و دجوے ضعفا و اقوما ک از جو راغعہ اوں بہہ شان یکسان بود پیش لند خاہ
عنایت ماڑخود ہندو سیاۓ المعاون تدارک شکست خاطرہ بیسے سکنہ آن بلده فرسودہ

حلبید شتر مہابت جنگ عیال و چغاں شمشیر خان مشمول طمعت چون خو اشدن آنہا بر عکس طعن و کمان

جسے از معتمدین را پر اے ضبط اموال و املاک کا فرنعتان حق لشنا۔ بدینہنگا کہ مرضن و سکن شمشیر خان و دار مان
بود فرستا ذر منید ارتبا کا کامل و عیال آن مفسد ان در نیاء، جوار او بود ندیم و حوض داشت کہ آنچہ عہ ازین کترین امان
خواہید اگر مظلق العنان شوند سہ کک رہبیز نذر انتصیرانہ لمتر اور مقرن پا جاہت نگاشتہ بیضی از دولت خواہان بادر د
شان ماسور شدند و خود ہم براۓ فرید دیدہ تازینہ باریلہ نکنہ متعاقب عبور گنگا نمودہ بہہانہ شکار دوست نزول حرکت نزد
وصولت خنگ بہادر ساهم الدولہ را در شہر نائب گذاشت چون زوجہ و ذخیران شمشیر خان زمینہ ارتیا تسلیم عکسہ مہابت
ہندو حکم حکم صادر شد کہ در سوا ریہا محفوظ دستور از نظر نا محکمان ببرند و تجویز ایذا و اضرار بحال شان سواند از دیوبیہ
رسیدن آنہا شیراز راہ در دوازہ مغربی ده فلستینہ باز اشده بد دو لتر اساند در حرم سر ایکان مکہی فروع
آرند چون حب المکمل علی آمد سراج الدولہ را کہ نیز لہ جان او بود در آمدن سحبہم سر ابادان ستر دختر بادون آنچہ
سمنوع نمود و از انواع فوکر و مطہرات اپنے خود غشت سیفی سو دو بنسوان و رطفاں خود و افریما مسیدا داول حصہ برائے
آنہا سیفیستاد و در حادثہ گفتگو و پیغام سرگواہ تعالیٰ میشد غیر از لفظ بیے بیے تلفظ نئے نمود با آنکہ آن جماعتہ بیے پیغام
حق لشنا کہ حقوق پرور شناسے تمام عمر یا کل رافت و عنایت برگزون شان بود کمال ذلت و خفت و بیچستے رہے
نسبت نبامکسر حیبت خنگ صریح کہ فرزند و فرزندزادہ مہابت خنگ بود روا داشتہ خود را ہفت سہام ملامت خاص
عوام و مسود و لعن طعن کل فرق امام ساختند مہابت خنگ کو عقلی درین و دل ذہش اساتش حقیقت آئین و اشت
بانستقام اک اصل اتفاق نئے نکرد و بیان نہیں اہمہا مے در بست اور ہن ناموس افغانہ نمود چنانچہ پیغمبر مسیح مود کہ مرا نامو
کے سے ہر جنہ کو اعد و باشند کاربے جزو: و دشخواہ بود و اینہا را فقط برائی ہیں اور دم ک شمشیر نہ ان پاس حقوق مرکبند شد

نشست با فرزند اپنی من کمال بسلیمانیت رواداشت بیت جنگ تعمیرے دربارہ شفیع خان نگردہ و من نیز یاد پیدا شد عمل نیا در ده اصم معهد اگر کئیہ با همیت جنگ بود کرد باناموسن عورات چکار بود که باعث اینمیت خفت آنها گردید بعد چند روز شاه محمد را ناق نام شخصی را زاده اداد قاسم سلیمانی نے تجویز دیگر افغانستان معتقد سیر سایدہ شادی کے تقدیمی خشته شفیع خان بخوبی گردید داد و جمیع آنها را شامل الواع الطاف و عنایت فرموده دیانتے چند برای متعال آنها مغین کردند العام مندو و حسب المرام آنها خصیت انصاف را بطن که قبیله در بنگاٹ از رانی داشت مخفی نامند که قاسم سلیمانی افغانی بود پدر زویشی مشهور و در عهد جهانگیر پادشاه نبا برکشت ابتلاء مقید گشته در قلعه چنواره بھیس ماند چون در گذشت لفتر غربی آبادی قصبه مذکوره مدفن گردید و مریدان و افعانان معتقدش در تعمیر قبر و عمارت اطرافش کوشیده دین او ان نهایت رونق و شان داشت اکنون بسب تسلط جماعت امگاٹیه نام حاکم شرقیه سنبه و آن قصبه سع مقبرہ او بیرونی پذیرفتہ افغانستان از طلاقت افتدند و مداخل مصارف شر فقصان یا فتحه بویویانی در قبال العبدانین پذیرود

فرستادن مہابت جنگ عیال میر حبیب راز زدا و سوانح دیگر ۴۷

بعد دین ایام پہ شہامت جنگ برناگاشت تما عیال میر حبیب، ایکہ از ابتداء اے پیشمن اور میر شہہ برشد آباد محفوظ و محروس بوده اند سوارے ہاسے خوب و خرج را زیادہ از قدر مطلوب داده مردم معتقد را بھرا کر ده نزد میر حبیب فرستند و پھر اش اخبار رخمال محمد شاه پادشاه دسریر آراشدن پیش احمد شاه سید چوہماں بیت جنگ را باشکار غبیت بسیار بود چل بجاہ اوز آن طرف گنجانہ توقف نمود و سراج الدول که در شهر یاندہ بود نیابت صولت جنگ برادنگو اراده حرکاتے چند که لائق بحال بنو بعل آور دو این اول اهمار تسلط و اقتدار زناہ بخاریا اے اوست القصہ بعد سیر و شکار در او اخڑ جب معاودت فرمود داخل قلعہ عظیم آباد شد دین اول امر اسحیب کی سرای عبیرت و انسی جبار رباب خرد و مردم ہو شیار از تنکھ و تناسی تو اند بود روئے نمود تفصیلش آنکہ چون قبلۃ الانام میر علی محمد عاشر کے مقام، را عده تعلق کے لخلال افضلہ را اتفاقاً عبورے در پوری نیہ رویدادہ تعارفے با سیف خان واپسیش فخر الدین حسین خان پیش کلان یعنی کم معروف نبواب بہادر بود خلیل سخیت میر صاحب قبلہ مرقوم و عرضے ملقوط آنخط بہماہت جنگ نوشتہ فرستاد و سید عالی قدر را میمنون عرضے مطلقاً اطلاع میزاده التماں کر ده بود که عرضے اور اور غلوت از نظر بہماہت جنگ گذرنڈ ایشان خال المیہن وقت عصر نزد بہماہت جنگ رفتہ خط خود، اول نموده عرضے را از نظر میش گز رائیدند بہماہت جنگ عرضے را خوازدہ بہیر صاحب گفت که خوب ہت نو عیکی خواہند فرمود بعل خواہد آمد چون میر صاحب ایشان اطلاع بنو دستیگر کشہ کہ را خبر سے نیت کہ در عرضے چہ نوشتہ بہماہت جنگ عرضے را بذست میر صاحب دا و میر صاحب بعد مطالعہ دیا فتنہ کہ بدجنت در ان عرضے نوشتہ خود اهمار نہد سکے و اخلاص نموده عرض کر ده است کہ اگر اندک ایماستہ شود و حکم عاشر کے شرف صد و ریا بید پر خود را مقید کر ده بحضور فرستند پھر دین زمان سراج الدول ناد ان باعماں کو در سادہ صالجے بود کاو شستے آغاز نہاد سبیش آنکہ سردار خان نبا بر سابقہ عرضتے که از زمان کو کری یعنی با افاقتے خذکو کے سخت سرکاریش پود داشت سلوک مناسب نیکیز و درست مخلاص بعض مردم عظیم آباد پاس خلکش سے نمود مجبن بہگ کانے دعیے رہشت لک روبروی امامت سردار خان نمود و قتل پر خود زین الدین احمد خان را

بعلاج و مشورت آقاسے ذکر کرد و استدحواب و سوال افاغنه بود و شرط داده باید خواست علیه در فاصله ده راه است مهابت خنگ هم درین خصوص با آقاسه ذکر کرد بدگان گشته خواهان اضرار آن بیچاره بود و بسیع و توجہ سیر محمد علی صاحب مخلصی یافته بفیض بنها صولت خنگ ازین تشوییثات رهائی یافت +

ذکر آزادگی صولت خنگ با عموی خود مهابت خنگ نبا برخلاف وعده و انجام این با صلاخ و خوشنوی و بهترین کدو را پایان در میان همایش بزرگ و عبدالعلی خان بعض سوانح همچنان مان

نواب صولت خنگ بهادر بستو قع صوبه داری علیم آباد که در شروع محاربه افغانستان با او وعده بود و شرط داشت از گره بسیار کاری را مدل مدد کے شارخان عمر را فرم که بعد فتح مهابت خنگ از ریهاس آمده بود و برادر فقیر نقیع علی خان و خادم حسن غلاب و عرب علی خان وغیره هم را که اکثر رفقاء بیت خنگ بوده اند رفیق خود گردانیده بر اخراج هات افزود و لیکن نوجه مهابت در این فکر اتفاق آمد که صوبه علیم آباد محمد ام صوبجات است و گذر افواج ووصول آن به بنگاله بدون مرض ناطم آنچه اشوار و شهامت خنگ مردمیت لایا باشی و از قشم و ادراک دقائق ریاست خانی دارد و مهابت خنگ بشدن قوی دخزان و دختر زاده های او سراج الدوله و هردو برادر شش صولت خنگ خواهد بود درین صورت سعی باید منود که نیایت علیم آباد به یکی از متولسان خود باشد نیابرین مقدمه قبایح بودن صولت خنگ در صوبه ذکر و حسن اپنے خود تصور منوده بود با خمایر شش خاطرات نه مهابت خنگ منود و بسیار مهارت خنگ نموده این دختر زاده خود تعلیم کرد که علایم و فاشی سپیش سپس بزرگان آرد که اگر صوبه بیمار صبولت خنگ مخصوص شده من خود را بگز خواهیم کرد و چه این صوبه پدر من هست بیت و راشت باید پرسی من باشد نه باید دیگران مهابت خنگ از استماع چنین کلمات چون خاطر سراج الدوله نهایت غریزیده است و گفتہ زن خود را هم نبا بر مصالح مقصد نیکیه در نظر شنید بود که بعد اوسراج الدوله بجا ای او باشد من ای این پدر هشتاد از اراده خود بازآمد صولت خنگ بر ریافت این منع که گویا خفته عائد باحوال او شد اطمینار کدو رسته طالب منوده عازم دارالخلافه شاهجهان آبادگردید و از آمد و شد و بار تقدعاً عدد و زید مهابت خنگ بار سال رسیل و ارقام رفاه و لجوی و عذر خواهی بیان کرد که اگر چنین نباشد بشاهجهان آباد خواهیم رفت مهابت خنگ در جواب بیست خود من درین خصوص قسم پاد کرد که ام که اگر چنین نباشد بشاهجهان آباد خواهیم رفت مهابت خنگ در عرضیه امارات تصمیم اراده خود منوده مرقوم ساخت که رفعه نوشته این فقره دران مندرج ساخت گفاره بین بجهل است و ترک رفاقت عزم خود جمیع متعاقب قوه خود بجانه اش رفته گفتگو بمنود و درین آن گفت که باید این فرط صحبت که مرای باشاست باعث براین سماجهتگشته والا مسد ایند که من یکرته بزرگان مدرسه میگوییم و خاطر مخاطب بیچویم اگر شنید باز با او سخن نمیگوییم مگر زبان ششیش شنا را اگر غرضی باعث این اراده گردیده خاطر نماید تا مطابق آن بعمل آید و بر و گفتن اگر منظمه نباشد صحیه بگوییا دیگران گرما نزد بوساطت آنها اطمینان نماید و مرا او خود را زیاده برین نزد چنانید صولت خنگ نخواهی گفتگو در ریافت پوساطت نهاده ای این آشفته خاطر بیایی ای او نمود و عبدالعلی خان بهادر خان سرمه افتخار را قدر را بسیاریست و حماقت زوجه فرموده تاکتین آشفته خاطر بیایی ای او نمود و عبدالعلی خان بهادر خان سرمه افتخار را قدر را بسیاریست و حماقت زوجه که بجهنمور مهابت خنگ نمود صحبت ناجا قگشته کا ریجای رئیسید که احتمال بلک او بود چه لبیض سخنان پرشیان زن او

شریعت خیانت شوییر زناموس مهابت جنگ بود اما مهابت خیاب پس صدر ارجام و دیرینه اشغال قیلک جمال او داشت از قتل او گذشت فرمان بدر شدن از مک محدود خود داد و عبد العلی خان ناتی از حافظت و لجاجت زن خود را علاج نمایار بخشیده بمان آباد رفت و ذکرش آیینه بیست زن بد درس را سرمه کرد که همین عالم است دوزخ او ود

ذکر تفویض شدن صوبه عظیم آباد سراج الدوله و نیاییش به راجه جانشکر رام و معاویت محابت جنگ ببر شد آباد و آخر از نو دن عظامه القدر خان از حدود ممالک محروسه خود

چون ایام پرشکال قریب رسیده بود مهابت جنگ بنا بر استظام آن صوبه بودن خود در آنجا قرار داده زوج سراج الدوله را
پاراجه جانشکر رام تقدیم آباد از مرشد آباد طلب فرموده عبد رسیدن او خلعت صوبه دار عظیم آباد
سراج الدوله و خلعت نیاییش براجه جانشکر رام مع نوبت و پاس لکه جبار دار غاییت فرموده بنا بر پاس خاطر صولت
جانشکر رام راهبرده صدرالحق خان سخدمت او فرستاد تا ادب تفویض خدمت مذکوره بجا آورد صولت خنگ اگر پکال
ملال انہین صدر خاطر هم رسانیده بود آتا در ظاهر بنا بر انتقال امر عموم عالیقدر خود مکلف فرموده بان با احاطه ممالک منته
عیایت نمود عبد القضاۓ ایام پرشکال بیانشکر رام را بکار رام برگذشت و صولت جنگ سراج الدوله راهبرده خوش
گرفته در او اخر ماه ذی القعده لواسی نهضت بر افزایش و قاصد مرشد آباد گردید چون از سابق پیغمنگی های اعطای ائمه
ست حقن بود درین سفر بسیار بگیر آیدن خطوط او مع حملش چنانچه مذکور شد معاویت او متینقین گردید هر چند پیش تغیرات
بود اما بنا بر تحقیق خویشی و پاس خاطر زوجه او از انتقامات گذشت شایم شهامت جنگ حکم حکم برگشته باشد که عطا را شه خان
را بدون اخذ و جر و آزار و ضرر خان بجهله از بنگاه اخراج نماید که تا ورو دعا کر فیر دز که اثر خان مرقوم از مرشد آباد
برآمد و باشد شهامت جنگ بعد وصول فرمان ابلاغ حکم با وسده در برآمدنش تقدیم شد یعنی بکار برداشته ائمه خان چاره
غیر از اطاعت نمیده دل رز آرزو دمید ریاست بنگاه را با استظهار مواعید کاذبه میر علی اصغر کبری سایه مرتبا
داشت برگشته رضا بقشایر ائمه داد و مع عیال و اطفال تامی اموال که بروایت شهود شخصت لک و پیشه نقد داشت
و چند میثاد و زنجیر فیل و دیگر اجنبیان نفیسه و جواہر و زواره و جمیع اثاث البیت از مرشد آباد برآمد و بخور لک نموده
در حوالی مالده و حویله بیرضیار ائمه که در میهن پور واقع بود تا نهضت سراج خام سفر توافت نموده مهابت جنگ در راح محل
که سه بار بکبر نگز شده رسوم حبسن عید اضحی بعمل آورد و درین بیوار سکشی عازم مرشد آباد گردید و او اسطه ماه مذکور در
محکوان گوله نزول نموده بخلاف شهامت جنگ و ملازمت حسین قلی خان و دیگر اعزمه شهر و سو سلان اذیال داشت
که برسم هنر قبال شناخته بودند صرت اند و خفت و از انجام بسوار که فیل کو تشنیل از راه خشک روانه گردیده در کمال
جاه و جلال و قرین فتح و اقبال دخل دولت سر که خود گردید و درادا شکران فتح که عظیمه عظمی از بارگاه کرم
قاده تو ایا بود مرتبه نایمه نز و رصد قاتم بمومنین و سادات او دیگر ارباب ساخته ایانه تندیل و هسته کفت
در خباب، غزت و حضرت مددیت بنو عیکه داشت و قوانست بعمل آور دپرین سفر بعضی از هنره که در عظیم آباد بوده
مثل اسوة العلی و قدرة الفقها ذوالمناقب المفاخر کاشت الحقایق والسرائر ای محترم الملی سید الافق افضل میر محمد علی
ادام امیر خلله و خان جلیل القدر عالیشان نهان ایین و عین الانان ناصر حسین خان خلف مرحوم خواصیم ای خیر

رحمہما امیر اعلیٰ الکبیر خان ذو الکارم والاحسان تلقی خان مرعوم بن حاجی عبدالمحمد خطا طمشور که دیوان پیوه بر پاپور در عهد محمد اوزنگ زنیب عالیگیری بود خان والا داد خان مردیک دیده مردیے در درست منبع نیاییع فضائل و کرمت محل ابیر خان بیادر نوہ مولوی مرعوم ند کو عجیبیرو زاده زاده حسین خان مغفور و حاجی محمد خان کشیرے ہمراہ مهاابت جنگ برآمد آباد آمدند صولت جنگ چند روز بعد از کوچ سماحت جنگ از عظیم آباد دیده راه مرشد آباد نمی بردیم + + +

ذکر معاویت فقیر از شاہجهان آباد و قیصر آنکه رفاقت صولت جنگ و قیمت ہمراہ او به مرشد آباد و بعض سوانح دیگر کے سیدرین عرصه رویے داد +

فقیر نزیر درین عرصه که مهاابت جنگ از عظیم آباد دیده صولت جنگ عازم بود از شاہجهان آباد بارزویے اور ایک ملاقات دالد و ماجده و رخوان و خال و عالم و احباب و اصدقاء مقدم که در حادثہ شمشیر خان و کشته شدن ہیت جنگ امیمه تقاضا کے چیکس از آنها نامنده بود و بتارت حیات شان شنیده معاویت نموده لغتیم کما در سیده در راه با مین لکھنؤ و فیض آباد باعیہ اعلیٰ خان بیادر خال سراپا افضل خود طلاق گشته سبب بر سر ہے یا مهاابت جنگ و اختیار نمودن سفر پر سیدم فرمود که نباہر نمایے و سماحت زوجہ مجاہتی محبت در سماحت مرتباہ مهاابت جنگ رویداده و کار از حرج گذشتہ املاطف جان را باعث بود نباہر تا خیر در اجل مسعود زنده ماندم و بدلائے آوارگے و غربت و جگار ملن و دیگر شاق و محنت مبتلا گردیده عازم شاہجهان آباد رسیدیت زینہار از قرین بدز نہاریہ و قنار نیانہ دباب الناز و دیمین سبب اخراج عبد اعلیٰ خان دالد و راہ مهاابت جنگ جواب دسوائی رویداد که مردان را از عمدہ کش برآمد متعذر باشناختیان چرسد و در گذشتی در چین ہواقع بعد استماع چنان جو ایک داشت بار جزو قدرت که مهاابت جنگ بھل آور نفس ملکی میجوہا ہے مقد و نفوس رشیہ یعنیت دیمین جبت نسبتی کہ ہیئت جنگ با سید علی خان برا و فقیر مقرر نمودہ ہیخواست و ختو فرود را بابا و دصلت ناید بر ہم خود دو مهاابت جنگ آن دختر را بگیرے دادہ بمنابع اہر خود را متیاز بخشید احق در گذرا جو ام و خاف از نقیبات و پاس حقوق ذوی الارحام و اقارب بہریت که مهاابت جنگ و پرسیده ببرادرزاده ہے کے مقتدا و داشتہ اند از کتر کے شاہید و سمع گشته اللهم ان گفر لکم ارجیم لعبد رسیدن فقیر از عظیم آباد و صرح یافت کہ سید کے نہایت خان و نفع علی خان و دیگر اقربا و اکثر احبا و اصدقاء امثل غلام رضا خان پسرو تفسیرے خان و آقا علیہا کے مشهور بیاد ملک سید و خادم حسن خان و عرب علی خان و پیر اسد علی و پیر فضل علی و از افاضل عظیم آباد ملک غلام پیچے و پیر و حسید و صفتی نیا وہ و مرویے لال محمد و پیر عبد الہاد مرعوم بر فاخت صولت جنگ قاصد مرشد آباد آند فقیر رامفارقت اینہا و سکونت عظیم آباد که از اکثر اصدقاء خالی میماند و شوار آمده بدولت سرکشته معاویت صولت جنگ ہمراہ ہم و برا در خود رہ پسگر دید روز غیبہ کی بود که صولت جنگ در نواحی مونگیری زرگشته سوارے خود لب دریا در مقام سیکھ خالی از اغیار بود فرود آمده قریانے نمود و ہم از گوشت ہجیک کہا بیت تیار شده تندول نمی فرمود فقیر انجام طرگذشت که روز عید ہست و خلوت در ہمین جا او را باید دید از کشتی سوار صلح سید علی خان برا در خود فرود آمده روپر لیش فقیر و سلام داد کے رسم پیار کیا دئند و نذر گذرا اسی کے پیار خوش گشته حکم تجلیس فرمود و در طعام شرکیک گردانیده وقت پر خاستن مبالغہ نمود کہ سپہشید و رخفر و حضر ملازم پایی بود و پسچے بقدر موافق برا سے سید علی خان مقرر نموده دستخط فرمود و با فقیر صحبت آن در حرم

خوب دریگ فتنہ در احوال او بقدر اقتضای وقت و مقام اشاره لفظ تعالیٰ ارقام خواہ یافت چون مدت سفر با جام مر سینہ صورت گردید
نیا پر ملاسے کے ازیماً متن صور پر علیم آباد در خاطر دیا برادر کلان خود شہاست جنگ نیز عدم صفائی داشت بودن مرشد آیا نہست کشہر فیض
صلح اقامت خود در بیگوان گور افگانہ امر سچیاد نے نزد آخری تخلیف هم و برادر بزرگ خود که از درد بلوی و رآمدہ تر غیب سکوت شد آباد
می خودند بعد دو ماہ از انجام برخاسته در حوالے که آن طرف بنا گیرتی مجازی بیوت حکمت سینہ واقع بوزرول نمود خانه خیبیب
را که بلور خود ساخته بوزرل قصر و بیهودگان شارخان نقی علی خان گردانیده

ذکر تناکردن سین خان معین الدوّله ملاقات مهابت خنگ در گندھہ گولہ و پنیر ای
نیا فتن و حملت سین خان و معین شدن فوجداری پورنیہ از انتقال او به صولت خنگ
و آمدن فخر الدین حسین خان پسر سین خان بمرشد آباد و ملاقات اول با مهابت خنگ
و انتقال دیوان خالصہ راے ریان چین رکے و مامور شدن بجهروان فیض کاربران کار

در ان آدان که بعد فتح ششیر خان مهابت خنگ از عظیم آباد معاودت منود سین خان که راه مرا اسلام و ارسال سفر اور آیا
مهابت خنگ سلوک و رشتہ نفرستادن افواج گلک در اوقات مناسبت یگانگت داشتاد رام موقع لو دوچانچہ با حاجی محمد
وقت رضن لعینیم آباد و با هیبت خنگ ہنگام معاودت از مرشد آباد که در شادی اپران خود رفتہ بود در گشتہ علیم آبادی
در گندھہ گور که از تو زان ملک محروسہ او بود آمدہ ملاقات و مهابیت امنود می خواست که مهابت خنگ ہم بجان روشن
با او بر خود مهابت خنگ نظر علوشاں خود که از جعفر خان و شجاع الدوّله مرحوم مرتبہ سرداری دامت دپه دار و شجاع
او گذشتہ دھوے اپرے بکر برترے با اسلامیں غالیستان داشت ازین استدعا و موس جاناخوش گشتہ در خطوط
سیگفت که سین خان ہر چند ہفت بزرگے و پر عدۃ الملک امیر خان صوبہ دار کابل ہست اما فوجداری پورنیہ دار و حیثیت
سلیمانی مکبار موافق ضابطہ بر ای ملاقات شجاع الدوّله و جعفر خان و علام الدوّله سرافراز خان می خواست
چنانچہ آید کہ این آرزوے زیادہ از مرتبہ خود می ناید سین خان که از مافی اضییر شجاع الملک مهابت خنگ کی نہ
در عزم بزرگ دو دمان خود میدانست که مثل ماجھے احمد و هیبت خنگ مهابت خنگ ہم خواہ آمد با اسیاب صنایعت
و مهارتی و پر ایا و پیشکشہا در گندھہ گور آمدہ اقامت و رزید و خاص و سراپرده ہائے غالیستان بربان تو در مترسہ
ورود مهابت خنگ نشست مهابت خنگ ہنگام عبور خود از تیلیکا کڑھے بسفر ای استدیع جواب داد که اگر ملاقات
سنفور دارند حرام موافق ضابطہ وزان ناطحان پیشین بمرشد آباد نے آئید سین خان با استماع جواب نہ ہست کشیدہ
برکز دولت خود که پورنیہ بود گشت و لعید اندک مدت مرتیغ گشتہ صاحب فراش گردید و سهل بدست بغار قسمی
تمبلہ بودہ در شد و میں دو سال از مائہ دوازدهم چوت بر جست مذارفت و خلف اکبر ش فخر الدین حسین خان
زاویت کے اسلامیات سر در ای و اقادر و اخوان پر در ای نداشت بجا ای پرداشت و بر جمیع ستر و کات پر کم بیعنی
خطیر و جواہرات گران بجا بے نظر و دیگر احتیاط و اقتشہ نفیس کشیده بود فالغہ و متصرف گردیده دیگر برادران خود را محروم
و انشت ملکہ شنیده شد کہ آنچہ در دست دیگران بود ران بھم طبع منوده بازتر چشت و قلیلی در دست آنها گذشت و چشم
را کہ آنها مخفیت تو نستند نو و محنون نهاد چون این خبر مهابت خنگ رسید و صولت خنگ کا ریکیہ لائق شان در احوال اجنبیت

در پنځارند داشت سند نوجاد اسے پورنیم مع جمیع ضمائم و مضافات به ستور میں الدوائیت خان بہادر صوبت جنگ برائے سامم الدوله شعیدا حمد خان بہادر صوبت جنگ مع خلعت و عطا یا اسے لائق از حضور طلببیده فامت قابلیت او را العباس طمعت و حیفه و پسیح مرصع مع پر ټکلکی و ماله مروارید و فیل مع طایل عبایرا است و نوجاد اسے ہو کئے از غزال او سراج الدوائیت هیزا پیازن برادر ملاسته خود را که مخاطب محمد بیار خان بوده نیا بش مقرر داشت و صوبت جنگ خادم حسن خان زانجیون ایضاً قبل از رفتن خود را واته نمود و آخر ماہ بیچ الاول سال مذکور خود یعنی مازم پورنیه گردید سبده تحریر دیگر اغزه که رفیق ہا دبوده اند با دو پیار سوار و سه چهار پیار پیاچہ برق اند از ملازم سر کار شہر ایش گزیدند فخر الدین حسین خان چون چارہ غیر از تو سلیمان ذیاب دولت مهاابت جنگ نمید علیفه شتم بر اطاعت و اتفاقاً نوشته ابلاغ داشت مهاابت جنگ بطبع کا رفرما شده در جواب تکمی نمود که از من بھر صورت مطمئن خاطر پوده اینجا شریعت آرنہ و بخلاف اتفاقاً تما سرور سازند کا گر خدا اسے خواسته باشد در اخراج مطاب شاقصور سے سخواهید شد چون ابلد و بارادران سلوکیکہ نباید بعمل آورده مہیا اسے اتفاقات آئی نبا بر عینیه جهات دیگر گردیده ایاعت امر مهاابت جنگ نموده قاصد مرشد آباد گشت و الاجنحیکه سپاہ و سپاہ بفرآماده داشت اگر عبور در یا چه کو سے نموده بدر رود مقدر در ز منید اران تر هفت دخیره نمود که با او بجز احتمت بر خیزند و اگر احیاناً کسے ملمعی سے نمود باز که نعام دانصال اور اخیر خواه و بلدر را ہبہ نمودی تو ایشت نمود را بینا پر بیان ہست و اتفاقاً موقع بارادران ملکہ شاست بد خواہی پڑے که نموده بود فریب خود را با اسباب و سامان بیان پیان و سپاہ و افواج شایان مازم مرشد آباد گردید و در نہ بھر صوبت جنگ پیش کلان خود شوکت جنگ را با بعضی سران سپاہ مثل موده سے نثار خان عجم رقم و دوسکس دیگر که ازان جملہ این پیش مقتدار ہم بود برای ملاقات او و تغیرت پر شر فرستاد شوکت جنگ بھر اه اغزه حسب الامر رفتہ و ملاقات نموده باز گشت روز دیگر فخر الدین حسین خان بلازمت صوبت جنگ آمدہ سور و الطاف و مراہم شد افزوس م صوبت جنگ باراده کوچ سوار شده در اثنا سے مرور راه باز و بدموده پیشتر رفت و فخر الدین حسین خان بعد از ان چون ج نموده راه مرشد آباد گرفت اکنون احوال صوبت جنگ جدا اور محلش مذکور خواهد شد و تنه احوال مهاابت جنگ در روغ فخر الدین حسین خان مرشد آباد گشا شتہ می آید فخر الدین حسین خان برسیر میں کوٹ آن طرت میاند افواج خود کذا جنگ مهاابت جنگ شتافت بمنگام و رو داد بربپ معبر مهاابت جنگ جمع را باستقبال فرستاده میں ملاقات ہم بخلافات سلوک مناسب با او مسلوک داشت و برای نشتن او بفرش سوزنی اصر فرسود و محظوظ پان و گلاب تو اضعات معمول سبده بعمل آورده خاطر شر مطمئن و بچائیکه محل قاچش میں بود حضت فرمود و را پسچار فتہ آسود پ

ذکر درگذشتین رائے بیان چین رائے ازین عاریت سرائے

و سہزین اخیان رائے بیان چین رائے درگذشت و بیرون دت بعد انتقال منیب خود بلا تعین دیوانی حسلا پسر انجام کارے امور خالصہ پر داخت خنز نامد که این چین رائے عجیت پندیے و طرفہ سبند و سیے بود و معاملات مالی و ملکی و پیاسنے و در دلخواہیے و کفاپت سر کار آفاسے خود ایانتے داشت که ما فو قشر تصور نتوان نمود و نیا که صد اقتنی که داشت کارش بجا نے رسیده لوک د مقداران رفقاء مهاابت جنگ بلکہ فرزند انش نشل شہماحت و صوبت جنگ پاس خاطر ش نموده اختر امہا می کر دند روز سے بتقریبے در مجلس مهاابت جنگ کئے خلوت و اجتماع برادر

دبرادرزاده پاکش بود پهیبت جنگ نمکور چین سرکار پر شیوه دیوان خود نموده مهابت جنگ گفت که بابا کار چین سرکار از آن گذشت است که ذکر اود درین مقام تو ان من نموداد نمکور من نمیست آنکه من نمیتوانم به

سرنیت نبودن مهابت جنگ بطریق کنگ مهابت جنگ میر حبیب و بعضی مریضه و اقامه نیمه
و انتزاع نبودن قلعه باره بهاره از دست کاشتگان مریضه و گریختن فخر الدین خان
از مرشد آباد و قصد پورنیمه نبودن و برگشتن از راه بخوف صولت جنگ و توقف نبودن
در مالده و پارآمدن بمرشد آباد و مقید شدن و یافتن بهیرون دست خطاب
رهبر رایانه و خدمت دیوانی خالصه با صالت و واقعات دیگر *

جانویه پیغمبر حبیب بعد طفریا فتن مهابت جنگ بر شیخ خان از نواح عظیم آباد خانه و خاسرع میر حبیب با غافل
بهرابیه خود بگشته فاصله از دشنه آباد بود در اشنه راه خبر فوت مادر خود شنیده میر حبیب را باعند هزار سوار مریضه
و افغان بطریق کنگ میدانی پور فرستاده خود با محدودی از زرقان راه وطن گرفت و رکوب دهد و صول جانو ببرادر خود او را
که مانعی نام داشت با جمع از مریضه نزد میر حبیب فرستاد و مهابت جنگ چنانچه نمکور شد بعد وصول ببرگز دولت
شکر و اهل و اهله العطا یا تقدیم رساییده بکام و آرام نشست و بیش عن عاطف و الطاف ادخلت خدا در محالک همرو
با من و امان در طلب احسان احسان و خیر از فتنه میر حبیب و مریضه فتویے در دیار بنگاله نبود مهابت جنگ استیصال
آن بدستگان بزدشت همکنون لازم داشته اول ماه ربیع الشمار فریاد اینجنت اعلام نصرت اشتمام قصد اینج
ارباب بجاج بر ازراشت و از مرشد آباد بیرون رفته چند روز بنا بر اجتماع عساکر در گشوہ توقف نمود و حیدر علی خان بهادر
داروغه قوچخانه دستی را پا چهفت همکنون هزار سوار و پیاده برق انداز چند ماه قبل از نیضت خود ببردوابن فرستاده
امر بچپا دنی نموده بود که اگر اینها میر حبیب بپنا بعله و اقتضا بر طبیعت خود را ده فتنه انگیزی و خراسانی ملک
بردوان و نواح مرشد آباد و خیره ناید خان مرقوم نه راه آن جماعت مثاله گردید و نگذار که مصدر امر نه نشاند بعد
فراتر این سپاه مهابت جنگ با افواج بجر امول عازم برد وان گردید و چون بقرب قصبه نمکوره رسیده حیدر علی خان
مع همراهیان باستقبال شناخته شرف اندوز ملازمت گردید بعد توقف چند روز که عازم رسیده نه پور گردید و این اراده
تعصیم یافت عذر تریخانه نمکور که عبارت از پیاده پاسه تفکیخ و سواران رساله حیدر علی خان پاشند برای بقیه تخواه
خداله اضافه شد یعنی نموده مانع حرکت شدند مهابت جنگ از نهاده خود نلام علی خان رامع میرزا حکیم بگی که معذنه
او بود برای استماله آن جماعت فرستاد و هر چند آن هر دو کس درین باشد شیخ گفتند جماعت نمکوره کمتر شنیده اثر نه
بران ترتیب فشد روز دیگر مهابت جنگ خود بخانه حیدر علی خان رفته هر چند خود است که بر شحوت لال فهناں خود فوادر
شتعله آن بلکه شخمان فرد نمود بعضی از وجوده رسوسه اینها عجایز رساند و پاسه را بر شماست جنگ تخواه ناید ما بجز
آنهم بوصول انجام مفید نیفتاد و بدستور پرپهان سماحت خود اصرار و اشتند میرافضل علی جماعت دار از سواران رساله
حیدر علی خان شهر کیمی آنها یعنی اینها میتوانند مهابت جنگ بستا پده این حال تکمیل بر جماعت

حکایت دخول مہابت جنگ و صحرا سے اپنے وافتراق ہردو گروہ از شکریش و بہر سیدن آنها بعده اکرناؤ کوس نہ تباہ ہے دارو
کر درین لیاق واقع شدہ پادریاں دیگر رام سنیج این ماجرا بے شپہ سہت القصہ چون فوج مہابت جنگ کشش پھر بلانا فاصلہ
راہ سے برید سجندر دوہزار سوار چین و رو د دریا سے حصار قریب بہ صد سوار در رکاب حاضر و از فرط کسل و کمال تحال جبال حدال
و طاقت قتال در احمد ہے بخود و فی ہجتیقہ از چین سردار و انساے ہو شیا عجج عمل سفیہانہ سرزد اگر درین ہنگام اہانے قلعہ
لیتھہ بھار پہ برے آمدند کاریش با تمام فنام و نشانہ نشر بانجام می رسانیدند شخص تباہید قادر متعال و بیمیت طالع و اقباں
خون و هرہس پر ضماں و بو امن محصورین کہ جمیع کشیرو وہ آندہ استیلا یافته چارہ کار در ایا عیت و انتیا و دستند و دران روز
شدت حرارت آفتاب با فقدان سرای کہ نبایبر طول سافت خمیہ احمدے نے رسیدہ بود یا دار صحرا کے قیامت میداد آخر ہمان
روز رسیدہ نور و دہرم دہس بلازمت رسیدہ و رخصت انصاف یافته مامور شدند کہ فرد اصحیح خود را میسر انداز خان چنہور
رسانیدہ قلعہ راستیم ملازمان نہانید بنا چون برانہا اعتماد بخود باز مرہ از خواص خود فرمود کہ فرد اصحیح بہرگاہ حاضر شوند اینہا را
بیتفیع بیدر لیغ بگذرانند و سراج الدوّله را وفت خوب باین کار مامور فرمود تا راز را برلانگند نبایر علیے پڑا صحیح روز دیگر کہ شاعر عمر
آن بیچارگان بود مہابت جنگ در خمیہ محترم کے دران وقت رسیدہ بود نشستہ و سراج الدوّله بیرون قنات در سایر اش
با اصحابیکہ بان کار مامور بودند اقامست داشت کہ رسیدہ نور و دہرم دہس آمدہ مجرما نمودہ پیش مہابت جنگ رفتہ و سلام
نموده در مجلس او مامور سچلوس مشغول ہستماع سخنان دلادیز او شدند متعاقب این پر و سرانداز خان با چنہون فرزند کی
چویداران و حجایا ب رسیدہ از اس پ فزو د آمد سراج الدوّله بچرہ د و رو د او قبائلش فرمان داد و کسانیکہ مستعد این کار
حاضر بودند بآ او در آن و سختند او نیز دران مال باء جو د مشاہدہ مرگ دل از دست نداده و حوس را درست داشتہ شمشیر
ذکر کر کشیدہ و بعد را مکان مقام کله نموده قا صد بود کہ تا بہا بیت جنگ رسید اجل امان ندا د و لغیرہ دست بیفعی از مقری
بعالم عقیبہ شتا فت رسیدہ نور و دہرم دہس ستماع این خبر بی جوہس و منظر بگشہ سبیع کسانیکہ در حوال آنها حاضر بودند
اسیہ پنجہ تقدیر گردیدند و حسب الامر پر د کشور خان کہ شستے بے باک وزندان بان ناپا کے بودند مردم قلعہ کہ ایماع
ورفقا سے اینہا بودند بشنیدن این خبر پیشان خاطر و غیر مطمئن گشہ در ہائے قلعہ راستند و آمادہ پیکار شستند ہبہ
بودن خود در پا سے حصار از قانون خود بیرون دیدہ میر محمد حبیر خان و فقیر اللہ بیگ خان در اچہ د و بہر رام و دیگران
را کہ از تعاقب میر حبیب ٹھینیان حمل نموده بحضور رسیدہ بودند در باب حاصہ قلعہ و تضییق محصوران مامور نموده
خود بدولت داخل دارالامارتہ کٹک گردید و تا پا زدہ روز ہنگامہ فلکہ ستارے گرم بود آخر الامر محصوران مدافعہ با چین
افوج نفرت امواج و فلکہ قلعہ از اسباب قلعہ دارے خارج از حد طاقت خود دیدہ بتوسط میر محمد حبیر خان در اچہ د و بہر رام
بغیر د غنوج ائمہ و امان پیغام تعلیف قلعہ بلازمان فیروزے نشان داوند مشاہدیہا ملمتیں ستامنہان بعرص رسانیدہ
بعد پندرہ ایام بانہار رسانیدند حاریسان ابواب قلعہ چون در دولت بہر کے مہابت جنگ کشادہ خود بیمیت ہجہ
پیش میر محمد حبیر خان د و بہر رام شتا فتند و مہابت جنگ برے ملاحظہ حصہ دار داخل قلعہ ند کورہ شد + +

ذکر محمد از احوال شهنشیخ و قلعه های باره بجا نماین

تکہ خیمنے کے درانِ حر صدہ قلعہ نہ کو روشنگر کیک واقع شدہ میان دور دخانہ سے بہانڈا کشہ جو ریت والٹر فرش کے

الصال و اشراف برو خانه اسے فکوردار و از منگها اسے استوار که با صلاح مشهور پشت سے نامند مقنون ساخته اند و پرسود در پا در غیر ایام بسیات پا اے آب و در بر شکال پنهان اے هماندا قریب بد کرد و دعوی عرض دریا سر کشته جور سے بعد زیست اکن خواهد بود بلکه برگزار هماندا واقع و دور حصار قریب بسر کرد و تخته خواهد بود که از منگ و خشت و کچ و آنکه در کمال استحکام و رصافت بنا یافته و خندق پنج عریض بر اطراف قلعه است و آبادس شهر کنک بر ساحل کشته جوریست و فاصله میان این شهر و تلخه سطوره قریب بد کرد و دعوه دعوارات و انبیه حکام و بیوت عزه آنجا که بر دریا سے کشته جور سے بر پشت پنجه ندکه تلاقی افتد و در کمال ارتفاع و تلپید سر پشتہ پا اے خارت جانے در گز و جانے قریب بصفت ارتفاع ذکر و در زیر کش ایندیه آب دریا سے کشته جور سے جاری است و آن طرف آب دریا سے ندکور با احتلاف مواضع از دو کرد و تا چار پنج کرد و مسافت صحراء وسیع خوش فضاست و متصل آن جنگل است جا علیه در کمال خضرت و صفا و انتها اے آن جنگل ابتدای دهنبل فلک آسا و سکنه آن شهر این سه کیفیت هر زمان در نظر است و چون قطعه ذکوره را از هر دو طرف دریا یا محیط افتد و اگر مخالف در اوقات طغیان آب با تلاقی زمینه اران آنجا قصد حاصله کنند و صول جنس ماکول وغیره مایحتاج از جمله ممتنع است و در بسیات اگر کسے قاصد بگاله گرد و چون در بر میز ناله دریا چهاره عیقین واقع و مانع عبور و مر و نشاط بجزیره در سیدن بنیز از مقصود از جمله مستعد رات همایت خنگ که این قسم امور بیشتر محوظ و منظور است در است زیاده توقف دران بلده و در از صواب داشته اسچه میگشت مقتضم شهر دشیخ عبدال سبحان نامه را که در رساله راجه دلبهر رام از جمله مخلوک از محبوب احوال بود به نیابت کنک مقرر ساخت سبیش آنکه همایت جنگ نیایر جهانی که ندکور شد و معادوت عجلت داشت و بسبیب خوف مر پیش که در قرب و جوار کنک و منتظر فرصت در کین بود در سیدن افراچ کنک از مرشد آباد نیایر بعد از میرزا اسکان نداشت احکم جتوں نیابت آنجا نمی نمود و شیخ مشارکیه که ترقی باین مرتبه هر زدن در خاطر برش نگذشت همه بین از لغای از غیر مترقبه شهر و مقتضای این مصريع سلطنت گرد و به ایزیت خوشت + منکلاین امر خطیر گشت و همیت تتجیله که بمنیر همایت جنگ جلوه گرد و مروم دیگر نیز بر ارعاین مشاهد دیدند چه سه گاه شیخ عبدال سبحان را به نیابت گذاشت عنان عزمیت بیت مرشد آباد مخفطف گرد ایند با آنکه آفتیب در جزا کشور عاه اسازه بلکه آخر ما و جیشه بود باران متواری خوشی می بارید که تیج روز از ترشیح و تقاضا خانی بندوگ کا ہے هشتاد می نمود و دریا چهاره اے کوچک که میں رفتن نیابت کم آب بود لیکن عمود بخواه طغیان داشت که عبور و مر وزان اینا بصوبت دست میداد بر خیل آب ایش از این بیان تابیه و کفر بود اما نیایر زور آب گذشت از این مستعد رست نمود و بر دیگر ناما اکثران از حیوان تلف شدند چنانچه در ترجمہ یوسف علی خان بن علامہ علی خان ندکور است که ترمی میدنی پور و اقتضت با وصفت آنکه عرض آن آب بسیار کم بود اما از کمال شدت جریان و عدم تیزی سفائن عبور منحصر به تعییه گھر نی بود و گھر فی عبارت از ایش که سبیل و مشکل اسے غایی پر بیا در ایا و چوب و شجار بوز تصل بہلپوی هم از رسیمان بسته بران عبور می نامید اس بایض و متلاع و مردم بیان و اسپایان ذخیوانات دیگر را بشنا میگذرانیدند نیایرین از چیز اسپ و گا و صد باتقیت شده باند از این جمله معاشر معاشر که خان مرصوم عبور نمود و ناظر و محاسب بود و هفتاده اسپ غریق سیبر فنا گشته شده بین قیاسیان میدارد معابر دیگر را بر رو و خاتمه گفته اسے که متصل بینیدنی بپور و اقتضت و آلبش بسیار طغیان داشت زیاده از هر سه چار سفینه میگزیند و صبور تما می شکر بران اختصار داشت خلاصه در کمال اشکال عبور ازان دریا چه بامیر گشت

لپکیہ ذکر فخر الدین حسین خان مقتضی مکانی پر
لپکیہ ذکر فخر الدین حسین خان مقتضی مکانی پر

و تقدیم لشکر طویل بلطفهایست اما نایت صورت و شفت نبا برگل ملاسے راه و زیادتی آبها عائد عالی لشکر پان گردید اگر
اگر در نگه دارگلک رو سے میداد رسیدن بمرشد آباد از متعدد رات بود لجه ایان که مهابت جنگ با لشکر از نگه کوچ
نمود میر حبیب که در گوشہ صحرائے با فوج مریٹه خزینه بود مازم استخلاص تکمیل و شهرند کو گردیده قاصد بست او ردن شیخ
عبدالله جان گشت و نشیش ہفت روز از کوچ مهابت جنگ گذشت میر حبیب نزد کیک بکنک رسید و شیخ عبدالله جان
با آنکہ مقابلہ با چنان فوج گران از تاب و قوان خود سیروں رسید انشت متعقق تساے غیرت و حراثت یا قلت احوال بمقابلہ
میر حبیب و مریٹه شافت ولعید از تقارب بعد و خود مسامع چمیلہ و رحصار بہ نموده لقدر طاقت راسته تقدیم لشکر چون
جرامات متواتر باور رسید و کتش بزم شمشیر از کار رفت لجه در آمده امیر خان خان و محبوب شمنان گردید و حدوث
این سانچہ که قبل از وقوع بیمارا سے صایبہ نمود و شافت درخواہ بالمیر رسید راعرض مهابت جنگ رسید چون وقت قهقۂ
تمارک نداشت موقوف برآ و قات و گیراند و مهابت جنگ بعد از طے مراحل او اخراجی الاخر سے بکشوه رسیده
بر عبارت فایم که قبل از ورود کمتر شده بود عبور نمود و او ایل حبیب سنه نمود که در عمارت سوئی جیل کر آغاز
تیرش بونزول فرمود شماست جنگ و صین قلی خان و دیگران بلاز من رسیده سور دخنایت و عواظت شد
و بسیرون دست پیشکار رای رایان چین راسے بخطاب رسید کرایانی دعایت ملحت دیوانی دھنسنی فرزانی فیضیا

لپکیہ ذکر فخر الدین حسین خان پر سیف خان و بعض سوانح متعلقہ آن احیان

فخر الدین حسین خان کی از خیز اعتبار ساقط گشته و نظر باسے آشنا و بیگانہ سفا ہست و بیقدارے
او تحقیق یافته بود رفقاء او اکثرے بر خاسته بصیرت جنگ پیوستہ بودند و خود مع مال و اموال باحدود دے از نہ ما
کم حراثت و پیادہ باسے نیواست وغیرہ عمل شاگرد پیشہ در قصیرہ مالدہ شکستہ باش و بازو موسم تابستان را گذرانیدہ تھا
سیکشید تا پیش آید مهابت جنگ سفا ہست اور ازین حرکت کمابینی دیریافتہ قاصد اندر اربع دوست سیف خان کہ
مبلغ خظیر گران و جاہرو اسباب فراوان بود از دست آن سفیہ جیان گردید و بعضی از عمدان خود را فرستادہ
اور اپیش خود طلبید بعد آمدن مکان فبرا سے نام لشکر بخوبی نموده اسباب مایتلچ برسے او سیاد ہشت و ماریان
را پنگ کیا فر او گما شستہ جمع اموال فقد و جنس کہ در دست او بود ضبط نمود و حیدر محلی خان مع جمیع عمل تو پنجانہ کہ
از بدوان بر خاستہ بمرشد آباد آمده بود بہر من نزول پامبتلا گشته مکفوت الیم گشت و سراج الدولہ وہ سلطہ عفو
تفقیمات ہزار یان تو پنجانہ گردیده دارو نگلے تو پنجانہ دستی یافت و میرضیا، انتہ را کہ مد تاریخی عطار اللہ خان بود
یہ نیابت او خلعت دارو نگلے تو پنجانہ نمذکور غنایت شد و مدد رین او قات مددے نثار خان باستہ عادا در راجہ ہمہ
بی میت جنگ بر جھڑوہ مع نفع علی خان برادر فقیر و غلام رضا خان پسر مرتضی خان و دیگر سرداران بمرشد آباد
رسید سراج الدولہ کے مخالفت باعیم خود صولت جنگ داشت و مددے نثار خان رضیت دیریزیہ و تحمد طلبید پر اولو و
در و میش رامعنیم شہزادہ ہبہ ہمارا رضیت خود گردانید و مددے نثار خان را زیادہ از چہر رفقاء سے سابق و عالی مل
غایت و افضل خود نموده یو ماخیزو ما در مرتب قتدار اوسے افزوده

رفقتن مهابت جنگ بسیدانی پور بارا ده آخر ارج میر حبیب و میر شہزادان مکانی بلکہ از

حدود صوبہ کشک و بنگالہ و چاود نہودن در میدانی پور و سراج الدولہ - پالیسیز نبدر فرستادن فرار صوبہ ازان اماکن پدر فتن فخر الدین حسین خان پرسیت خان رقید بوسیلہ سازن مہتر

چون سیر جیب بعض خاد و شک بر دولت صداد ادب امہابت جنگ بحاج ولاد را از حد ببرده خود را عالمی رائج نمایند شد و جنماں بے انتہا کشیده خلقی را ز پلوس طمع پیشگی خواهند رفاقت سبکای ازواج من و شاق می ساخت و جمی از مرشیده را ناخذن با خود داشتند اکثر دیار جنگ پیشگی از مک بنگال رئیس تاختن بنا بران استیصال را خراج آنها را مهابت جنگ بر ذمہ بھت خود لازم شمرد و با وجود پیری و لعن سالگی درستی و محاربات راضی تب قصیر خود لامد العبدان قضاۓ بے بیان اول بقصیدہ سیر دشکار که بین شغل ہم شوق مفرط داشت و خالی از صالح دنیادارے ہم نیت بطریق نہ روک کہ شرقی و جنوبیے مرشد آباد واقع ہست متوجه شد و کثرت آہود ران نواحی بھرپور بود کہ نہ روز صد بانشکار می شد و از شدت و فور خیل خیل بسبب انتشار بشکران و صحراء سراسیر گشتہ و بمسکرے آمدند و بازاریان و صردمم ارد و لیخرب چوب و گلک آنها را شکار می کردند بعد ان غرائی از شغل شکار روبراه آورده هر کٹوہ نزول نہود پس انجام عساکر متوجه بردوان گردید ایز انجام ہم پتیر راند و بعد قطع مرافق بحوالہ سید پور ہمیشہ جماد مخالفین بجرد استماع قرب و رو دشکر غفاری طلاقت مقا در روز دنیافتہ تبادت معہود آوارہ داشت ادبار و مفقوہ اخیر دلالاً ارشدند و مهابت جنگ وارد میدنے پور شستہ ساحل یا ہ کھنڈائی مضری خیام غفاری ختم گردانید و درین تبیہ افتاد کہ این صرتیہ با تنظام این ممالک و انصباب اطراف و ممالک بخوبی پردازد کہ معاذین را بحال عبور در بھروسہ صوبہ بنگال و تک تقدیر گردند بنا برین ارادہ اقتضت خود بر سیدنی پور نزدہ فران بچاود نے داد و فوجدار سے میدنی پور اعلیٰ قلعی خان کے سختی رسالہ سراج الدولہ بود مرحمت فرمود چون خبر سیر جیب شد کہ سیر مرتوقت است نظر بانک جنڈان فوج کے کمان خلاف نصر ران باشد با سیر جیب نیت سراج الدولہ را ہم دلیر بطریق بالیسیز نزدیکی پور کو شناسنے کے داد و فوج خداوند پیش فرستاده خود متعاب آنها مسون نہود کسر سراج الدولہ بر عروب نہود ضرورست مثرا ایسہ را با جمیع از افواج قابره بدان ہست فرستاده برع آنها مسون نہود کسر سراج الدولہ دوست محمد خان و بیر کامل خان ابلجور چاود نے پیش فرستاده خود متعاب آنها رہیے شد دوست محمد خان اول صبح بسیر ششان رسیدہ بیکد رکوشا نے داد و فوج مخالفت کہ از نام مهابت جنگ می ترسیدہ ہاں کہ جبار تکید دوست محمد خان و بیر کامل خان نہود نہ دل از دوست دادہ راه فرا راحتیا نہود دسراج الدولہ ہم متعاقب در رسیدہ متصل بالیسیز نبدر بمسکرے دچکن مامور پیشیں رویا بیزو و تبعاقب پیرو راغت مهابت جنگ را کہ مفارقت سراج الدولہ نہایت وشووار بود خصوصاً ہنگام دندیتی فتن وحوادث باشد کیم مجدی ای اوقیامت می شمرد بجا طڑا اور کہ اگر سیر جیب در میان دو شکر بآمد و ہبک کر کے پنداہ پا او بیا و نیز وحدتے او اندکہ پایا نش پہر دوسرے ناید و فوج مخدود گران را کہ سہراہ سراج الدولہ ہست میادا از بانک دکار و سفارت او صدمہ عظیمیے رسد نبائہ علی پیاس سراج الدولہ رات پا کید ہبڑچہ تما تسلیم داشت ذمتعاقب رسولان خود ہم حرکت نہود و بے اختیار را می برد و ازان طرف سراج الدولہ ہم نصفت کردہ قطع سافت می نہود نہاین کندھاں تلاشی نہ کریں گردیدیہ سراج الدولہ لغز قدم بوس جد خود رسید و ازان ہما با تفاوت معاودت بسید سفی پور نہود محل چہاروں نے سابق منزل ساخت درین زمان خواجہ عبدالمالک اے خان کہ درز صریح جماعتہ داران ادستے ملادم سر کار بود سیر افغانست سید محمدیا اول کہ سہر دو کاپیلے بودہ اندھو سلطان سب فلام حسن خان دار و قہ دیوان خانہ بعزم می ائمہ

که غمین و غامک در علاوه علایان سر کار ازان افزون تراست که مغفل گفت آید مبالغ خیل متقدیان و علیه بختی گرے با تفاوت جایز و آن بخیافت متصرف شود پس از کیمکه در مریضه دفتر با صد نفر توکر هست ربع آن موجود خواهد بود چنانچه کترین اول غمین هر دم پس از هشت خود عرض میر ساپد و اچنه بود معروضند اشته اتماس نمود که درین صورت اگر میکه مرتبه ملاحظه موجودات سپاه باین کمینه دولتخواه حکم شود کفایت سر کار بلکه خواهد رسید مهابت جنگ بر طبق اتماس او بعله بختیگرے ساره حکم فرسود که جمیع علم بعد الماده علایان برجوع آورده عرض موجودات سپاه بدینه درین ساخته عجب انقلاب و هندر اینه دخواطر رو سای سپاه روسه داد و خواجه تذکر از وضع و شرایط و آشنا و بیگانه بنا بر عرض قرب و اقتدار خود اغماص نموده هر دو را در گوشش نهاده ببرای تحقیل نیک نامه خود بهم را بدنام و عاجز ساخت بمرتبه که در رساله یکیکه از زمانه پاسه از نشکر خواه یکهزار و هفت صد سوار میگرفت صین ملاحظه موجودات هشتاد نفر با شباهت رسیده باین حال قیاس کافه سپاه باید بخود که در شیرازان صد بآباقه ماندند اگر چه کفایت لکوک سره کار تعیل آمد و باین حسن خدمت خواجه تذکر مشمول عوطف بی پایان شده بیوای فیوای بر مراتب او افزود اما ملعون تمام شکر و باعث نهایت دل شکن سپاه گردید طرفین را چنین نهایت نه سپاه را غامکه باین صد مناسب بود و نه خواجه تذکر را اینهمه اهتمام و مهابت جنگ را بهم اینقدر رسابند خاصه و چنین مقام که محاربات در پیش و حقوق جانفشانیها را رساله داران و عموم سپاه برگردان داشت مصالحت و لائق بخوبیت.

سر خبار است این پن دشت به ازین حیث پوشیده باید گذشت به درین اشنا خبر رسیده که فوج مریشه از راه صحراء متوجه مرشد آباد شده مهابت جنگ را چون هستیمال آنها در نهایت مرتبه منظور بود و بر افوجستیه مرشد آباد چنان اعتمادی نداشت از رسیدنی پوشیده ببردوان رسیده در انجام معلوم گردید که با استماع توجیع کار منصوره مریشه را مصالح توقف در جوار مرشد آباد نهاده بطریق جنگستان غربیه مرشد آباد فرار اختیار اتفاقاً دفعه الدین حسین خان خلف سیف خان که در مرشد آباد

حسب الحکم نظر بند بودست تخفه خان خود را غافل کرده و با مریشه و میر جیب در ساخته یا تبلیغست تخفه خان را با خود متفق گردانیده بلکه مریشه محقق گشت و هر راه آنها بدرفت پایان او باش آنکه چون تمام عمر نیاز و نعمت پروردش یافته بوسی شفت هنفار بثاشش نزدیکه بود و درین لیاقه که خیر از اسب نداشت از رفاقت اینها عاجزگشته رو ازه دار نخلافه شاهجهان آباد اگر دیده پس از وصول بثاشجهان آباد بزر و جواہر که در ایام اتفاق است مالده مصحوب بعهدان و دو سلطنت مهاجهان پور شیرمهاله پیش از گرفتاری سه خوبه از الخلافه فرستاده بود از اینجا اچنجه بودست او آمد قناعت نموده اوقات خود را براحت میگذرانیده بعد اندک زمانی بعرض رسایم مبتلا گشته پرورد جهان ناپایدار بمنزد مقارن باین حال یکیه از زندگان ازان جنگل با همها جنگ اتماس نمود که اگر رسنبو نه فوج غیر موجود باین دولتخواه مخصوص شود لکه فریوزه سپکر را عجاله بکیم ناگاهه بر سر بگاه خشم تریه درون سه تو از هر ساید سه سوی او سقویل افتاده حکم مانع نفادی دیافت که زینه ازه که برسیل متعینه سر کار سوار بوده قائد فوج در پاییچ باشد و حسب الامر تعیل آمده باخته دقول او قطع طرق بطور المغاره شد بعد از آن که دو سه منزل می نمودشی که تمام بدر جنگ قطع مسافت تعیل آمده بود بگاه دمیدن میچ بعرض مهابت جنگ رسیده که زندگ ازه که برسیل خود را در جنگ کار کوشک خود را در پیوه ایه با استماع این خیر اضمارش نموده هستنار کرده که ترا سبب اهلک و ایه دام خود چه بود جواب داد که چون بله را غلط کرده ام و نه تو از هستم که بگاه دشمن رسایم ترسیم که برسیم خواه آمد بنا بیدین سبا درست باین عمل نمودم دلپس از این خطا بتقریب خود مشمافت مهابت جنگ که ببالات اور حرج چند منزه کشید و همچو کار بایان راه آگاهه نمودند مصالح و درجاو

شروع مراجعت بہ بردوان منود و درباغ نامکنجد دیوان راجه بردوان که بترین صرافع آنجا پوڈنا تھی تو خبر مرپھر کہ درکما آوارہ است
زول اجلاں فرمود رہیں اوان میر محمد جنگ خان کو در مرشد آباد تقریب تعیایہ قشماست جنگ اقامت داشت جسے
راہ پسے گشتہ درباغ مذکور تقبیل قدوم مهاابت جنگ استشواہ یافت نواب والا خاپ کے از مشاہدہ خیانت سبہ شستہ
خشیگرے و بعضی وجہ دیگر ملائے از میر عیف خان داشت کہا تے چند تضمن فضح و ملامت فرمودہ ارشاد منود کے نیابت
خشیگرے لیزل برادر خود میر اسماعیل از طرف خود بخواجہ عبیدالله سے خان دہ خان مذکور سختگاف ازین امیر منود رہنے
کی شد آخر الامر طویل کر کا خسب الامر نیابت خود بخواجہ مرقوم منوض منود و بعد تو قفت خپر روز بعزم رسید کہ مرپھر باز
از صحراء رسیدنے پور پر اور دمها بت جنگ کے بالجزم عازم ففع آن گروہ بود اعلام نہ فصل بحث میدنے پور برادر از ا
در سراج الدولہ خصت مرشد آباد گرفته داخل بلده مذکور گردید +

ذکر بیانات اخون

ذکر صوبہ مذکور و حکم شدن مهدبے شارخان مغفور عمر راقم سطور ۴۶

محض نامہ کہ عمر فقیر رسیدے شارخان مغفور جامع محامدا صفات و درنجات و غریب اخلاق و اقتدار یگانہ نہ زگارو نادره زمان
بود بعد کشته شدن ہیبت جنگ مروع مهاابت جنگ را قدر دان خود مندیدہ عازم آن گردید کہ اگر فنک بحاص او گرد باملاکے
در ارج دنیا تری کند والاجون پایان دینا مرد نست راه آخرت سپرده آید و در عین رفاقت سراج الدولہ دہرا ہے مهاابت
ریعن جواب و سوالہا کہ مهاابت جنگ بعد از روئے کنایہ سیگفت بے باکیہا منزدہ کلمات گران بیزبان اور دبود
مهاابت جنگ بہت ابد جرأت و بیباکے او اذیثہ بجا طرا را داد خواست کہ از رفاقت سراج الدولہ مستثن شود مہد شارخان
این سخنے را باملع و جھے دریافتہ خاطر نشان سراج الدولہ منود کہ جد شما باب تربیت و فرط محبت جد شما را خواستہ داعیین
دار کہ ہمیشہ تابع فرمان او و از مرتبہ امام خود کے مستدر و مختار اند ناز لتر بودہ بس برید و شما در مرتبہ بیچ و چکر از اسکھانیستہ
بنکہ باعتبار و راثت مهاابت جنگ چراغ دودمان و زبده خانہ آن خود یہ ویفضل تسلی لحال مغل ہم نیتیں کہ این قسم اعلان
مزور پاشدا گر خود را بر شد آباد رسائید و راه علیم آباد گیرید جانکے ام را کہ سنبده سے مفلوک و ملازم فنا کب شاست زانجا
برداشت چپ دان کار سے نیت العیاذان مهاابت جنگ غیر رضا جوئے شما چارہ مدار دسراج الدولہ صلحت مذکور را
بسع قبول ہنگامو د در دل خود داشت و مہد سے شارخان در او اخربیع الشافی یا او ائل جادی الا و کے مثلا لیتیجت
استخسا کے نوکرے کردہ بیرشد آباد و از مرشد آباد مع رفقاء مدد و علیم آباد رفت و نقی خان برادر خود را قم کہ مہڑہ
عمر خود ترک رفاقت صولت خنگ منودہ ملازم سراج الدولہ با دصد سوار شدہ بود قبیل ازین سوا نجح سحب تقدیز ناخوش شستہ
و ترک نوکرے نمودہ عازم شاہ جہان آباد بود سنبده کہ مہڑہ صولت خنگ در دریہ ایام است داشت برادر ادہ برادر اگوی یافہ .
و منفار قش را نخواستہ پیش خود طلب بہشت و بیسے بیمار بان لازم صولت خنگ کنایید و مهاابت جنگ خانچہ مرقوم شد رسیدنی پر
رنگہ میر جبیب راسخ فوج مرتبہ منقوڈ اثر یافت و در چاؤ نے قدیم نزول فرمود چون قلع ریشه فاد آن گروہ در خاطر
تصیم یافتہ بر وحدت میل خان پسر علی قلی خان کہ نیام او فوجدار سے میدنی پور تقرر داشت بیک مقدم قدرت و قوت
متخلص و متخلص بامریکہ از جو دن رسیدنے پور بالجاج تمام خدمت خواست مهاابت جنگ بر سرحد تیر خانہ و مکان و دلخواہ خان

فریان داده تو اون محل را از مریخند آباد طلب داشت و خواصی هوام نشکر اکار از طول مت لیاق منزه گردشته بنا بر قرب موسم بر شکال
اسید خود به مرشد آباد داشتند بچهاد نی ماوراء نو دعا می سپاه و غیره خلاصت مایوس از فتن مرشد آباد گردیده اعذه و اراز شکر
سب الامر شنول بآراس است مرسایه شده بقدره استطاعت و مقدور خانه های اسکا به سر برای خود آر استه پاید هن فراخت
کشیدند سراج الدوام قاصد داعیه مکنونه خود گردیده از همایت جنگ خست چند روزه بسیرا اما کن مرشد آباد و تفریج با غات بلده
ذکوره درخواست چون حجاز گشت بر شد آباد رسید و چند روز سیر و تماشای اطراف و تفریج اما کن و با غما که آنجا گذشتند
چون صبا سرچ چند بین نمک گذشت سراج الدوام از اراده خود به بدست شارخان آگهی داد و زقمه متضمن حرکت خود از مرشد
نهbor المیغار بالتعین تاریخ نوشته محظی هر کارها فرستاد و خود تباریخ معین جوانه سیر پانچ مع لطف النسا که جاریه نواخته
او و والده دخترش بود بسوار سر رتکه که گادنش را برا بر مرا دلت و سوار متواتره طاقت رفت سے چل کر و دیر و ز
بود راه عظیم آباد گرفت شماست جنگ مع حسین قلی خان و حسن رضا خان و اکثر همراهان روشناس تقرب اساس
محجر داشتای این خبر پوش پرداز مصطفی آحوال بسته که خود سوار با معدود دسته از طازمان بسته اختیار در پی او و دیه
و تمسرا سے دیوان رسیده چون نیافت بعض سعیدان را پیشتر فرستاده در التماس معاودت مبالغه را از حد گذرا پنهان سراج له و
التفاوت بین خان آنها فرموده بعنف وزجر از پیش خود را مدد خود بطور یکیه راه می برد سلیمانی نیز رسیده شماست جنگ یعنی
ماجرای اسماست جنگ گذاشت که من همچند دیدم برد او نرسیدم و فرستاده های ایجاد که تابا در رسیدند بعد طلاق است
در التماس معاودت جواب داد که اگر مبالغه در مراجعت نمایند من خود را هلاک می ازدم آنها ناچار بگشته آمدند همایش چشمین که خبر
شینید عنان صبر و اختیار از دست داده بنا بر محبت برتری تعلق کی با سراج الدوام داشت بودن خود در رسیدن پور محل
دیده و میر محمد صبور خان در راجه دولبه رام را با استعمال عوامل فرستاد و پیشخود را شاده افته ارباب عداد اگر حاجت شود مستعد
ساخته با تماشی فوج در رسیده فی پور گذاشت و ریاست فوج مذکور بشار الیمه مخصوص که شسته با معدود دسته از خواص همان روز
روی نمرشد آباد خواه با آنکه شروع موسم بر شکال و راه پرازگل و لاؤناله با در مغایرانی بود از صبح تاسام قطع مسافت می خود
و پیشتر راه را رجایر و فضیل خوده وارد و ارار اماره مرشد آباد گشت دیگر و زد را بجا توقف نموده روز دیگر روانه عظیم آباد گردید خطلی هر ایجاد الدوام شکر
نواع دلخواهی شوست اینها آرنومند و محبت مشعر بر ترک اراده که پیش نمایند خاطر داشت بوجوه پیکی ملام طبع او باشد نشسته ارسال داشت سراج الدوام
قرب بینیان گلپور رسیده بود که خلد نمکور با در رسیده در جواب نوشت که خایمالی یا اینه اخبار فرسته و غاییت شوتفقت محبت در صد و پرورد
و شمنان خندزان جمل حسین قلی خان را با اعلی مراتب اقتدار رسانیده مرادر نظر ادو و امثالش بجهد کلیل گردانیده اند
که حسین معاودت من از بر و دان سیکم لبقه استقبال پیش نیامد شماست جنگ را ولایت عهد داده صور حکیم را تقدیر
پور رسیده فرموده اند و بحال من غیر از لطف زبانی غاییتی که موجب از دیاد قوت و مشکت و غور شدست و مکنت در مثال
و آقران تو اند بود جمل نیامده حالان خوار شریعت نخواهند آورد و الامر شناده این من یا سرمن زیر پاسه فیل شاخ خاکه داد
و پهیں جواب زبانی فر کاره چشم گفته فرستاد شماست جنگ از مطلعه آن پیشخود شناده ای کردید و نهایت اهمیت اهمیت هم ایشان
چون هر کاره کلمات نمکوره تبرزیان را ندید بر هر کاره برآشافت و گفت سرمن زیر پاسه فیل او اگر علطفدار روزه ایشان است
نامه را در بحال نمکوره رو برسی سه چکونه بزرگیان تو گذشت و باز خط دیگر بکمال زفت و ملایت متضمن شمعا علطف فضی یا ملیع
نوشته ایلان غاییت محسن صفویش بینکه آن غریزانیان نمی گمان بر عکس حمید عکس من بوده گلگه سیجا من نمایند گشایش

زنت که حکومت و فرمادارانے گل عالم بس کان نور حشم باشد و این ربانے بخط خود در ان رفیعہ طلب نموده نمازی خی فائزے کی شادت اندیشیک و پوست + غافل کر شیخ عشق فاضل است و فرد ای قیامت این بان کے ماند + این کشته و شمشن اور کشته و سوت + حالیاً قلم و قلم تکار را از تکار شر عالی مهابت جنگ انصوات واده ما جر کے سراج الدوله ارباقام بئے ناید ناسر بر شسته سخن از زنط ام نیقتد +

ذکر سید صاحب امداد و نواعظم علیم اباد و پیوستن محمد شمارخان با او خوبی دن با جانکاری کشته شد این نیز ناجو

سراج الدوله چون در غیاث پور سید و شفیق مرقومه او مهدی سے شمارخان قبل ازین رسیده متضمن آنکه من مسلط خود را بخاتم اقوال شاپر باد واده خود را رسانیده ام شما بطور گلگفتہ پو دید براں مسیا و آماده کشته خود را پیش من رساند محمد شمارخان قبل از ورو در قله آنکه کوره اسباب ناموس را برگشتی سور و بار کرد و قاصد پو که نیازے پور فرستد اگر سراج الدوله بیاید اسچه از دستش بر آید بعمل آرد و اگر او نیاید خود در تھا سے متعلقان رو از شاهجهان آباد شود چه میقتن بخود که سراج الدوله براں خنی که با او گفتہ شده این اراده علیمیه خواهد نمود چون رقصه مرقومه با او رسیده والده فقیر را که بجا سے مادر خود داشتہ با ایکمال مراتب ادب و محبت هر سے نیز اشت بخانه خود طلبی دید و احمد رکنون خاطر خود و ورد سراج الدوله نمود والده در مالغت مبالغه با فرموده گفت که برادر من از عمدہ مهابت جنگ برئے تو ای آمد و بالفعل این ناظم ہر خندہ نہد وی نویسو است و انشاینده مهابت جنگ و با فوجیکه حاضردار دصد برا بر شاست سراج الدوله فرزند مهابت خنگ ہست و او ہائی سراج الدوله بس کان او این آمد نہ اس فرست نداز و باز بایم چون شیر و شکر خوار نہد آمیخت شما خود را سافت کیشتن مدید کشته بار کرده مسیا سست زن و دختر خود را سوار کرده رو از سازند خود برا اسپ تیز رفتار سوار شده بدرو دید محمد شمارخان را فرست و اجل و امن گیرگشته سیر خندہ والده فتحاینید چین بواب داد که اگر سراج الدوله کے آمد من رفت را مازم بودم و اکنون قیوم که خود را کناره کشیده پیش مردم نبا مرد سے و چین شتمار یا یم اگر چیات و اقبال یاد رے کر دو براں نہد سے بگنا نالب آدمیم دیگر بامهابت خنگ کنی تیزد و دولت از مانیکر نزد و اگر زندگے با خرسیده شب کو رخانه نمی تو افحت القصہ ناموس را دو از غازی پور نمود و بعض جواہر ہت و مطرود فت طلا و لقره (ج) دختر خود بوالده سپردہ آخر شب مرض و بیانم خدمت سراج الدوله گردید و در قصبه غیاث پور معروف بہ باڑہ بلاقات او رسیده بجا عده داران کی طرف در بینگا و آن طرف گنج اقامست دشتند پر واتہ ہائے سراج الدوله و خطوط خود متضمن طلب آنہلبا ذوزع مواعید فیستاده فوج بسیار کا از سر طر آمادہ نصرت سراج الدوله ساخت و موقن مردم متضمن رسیدن بجدی سے در خدمت ورو دمود بلکہ اکثرے انجامے خود جنیده با جرا سے کشته شدن محمد شمارخان و از نرام سراج الدوله شینیده از اشائے راه برگشتند و فی الحقيقة در فراہم آور دن سپاہ و تعالیٰ قلوب این فرقہ عجب سلیمانیہ داشت که دیگر سے تا حال مثل او درین کار مشاہدہ شدہ خود مع سراج الدوله در بیان جعفرخان رسیده نزول نمود مردم شهر عظیم اباد و بعضی از اطراف و اکناف حاضر آمدند سراج الدوله بجا کنی ام پیغام فرستاد که آمده شرف طازمت حاصل نماید او از استماع این جعفر عزیز بحر تحریر و تفکر گردیده نمید نہست که چہ کنم اگر بیانیت سراج الدوله رو دمبا دمها بابت جنگ سور و مقابلش سازد که مقدمہ ملکد ارسے این قسم املاعه ایسا و است معا برئے تا بید و اگر بمقابلہ و مخالف پسداز و در ان معکر کر حشم زمیے لب سراج الدوله رسید ہم دست از مهابت خود باید شست

چہ صحیح کر سماعت چنگ را با سراج الدولہ بود و صورت آسپی کی کہ اور تند اقتضا سے چین ساست داشت ناچار مصلحتے علی خان را کہ برادر محمد اسیح خان پر زدن سراج الدولہ بود پسیں فرستاد تا ارادہ باطن او دریا بد کی تھیت مصلحت علی خان بلازست رسیده از پورت گفتگو آغاز ہنا و محمد سے شارخان سراج الدولہ فہماینده بود کہ مقربان چانسکر رام را کہ روئے سخن در صورت کشہت باشد اگر بیانید رفتن نباید و اذکار خان سامے الگی یافتہ اور امامع آمدن سخدمت نشوند چون سراج الدولہ را از چنگ و مسلکی و کفر فی مجال کرمان اسرار بخواهد و ارادہ خود را با مصلحت علی خان ظاہر کردہ در آوردن چانسکر رام سمعانت جست او مرد ان اس بیان کو بود آور دن چانسکر رام را بلامامل تخدمت شدہ رخصت خواست محمد سے شارخان بحسب تقدیر دران زمان بزرگ کار سے بیرون رفته بود مصلحتے علی خان مرض شدہ در رفت و چانکی رام را برمائے العصی سراج الدولہ الگی دادہ در رفت مانع شد چانسکر رام کہ فی الجملہ تیہ آمدن پیش سراج الدولہ داشت موقوف نموده ابواب حصار شهر را بروئے اول بست و بتهیہ قلعہ داری نیشت سراج الدولہ کہ اصلاح اتفاق تھل سکا رہ نہ داشت بشدت خشم و کین برا شفت و باعتاد انکے کے اور انے تو اذکشت ارادہ پیغیر قلعہ و گوشمال چانکی رام نمود محمد سے شارخان امریقفت و انتظار آمدن افواج مظلومہ فرمود آن ابلہ ناماں اندیشیں از اضطرابی کہ دران وقت داشت تینیزیک و بیشورہ نفر نموده بحمد سے شارخان گفت کہ من بگفتہ شناوست سلیمانیت خود بپردہستہ مستعد جان بازیم و شناوی از چنگ میے ذر دید محمد سے شارخان کہ تاب چین گفتگو ہا گماہیے نہ داشت کاشت گفت سخن مر اول نشینید بید و در اندازان و سر ہمکاران دلتخواہ و کارگذار شمرده بر راز ہا سے خود اگاہ ساختہ شکار شدہ راستو حش گردا یہید اکنون باشست ہفتاد کس کہ ازین جملہ محدود دے مرد کار و جان شارخو اسپید بود ارادہ چنگ و قلعہ ستانی کہ داری معموقل نیت در پکد و روز جمعیت شایستہ فراہمی آید آنہاں ارادہ کہ پیش نہاد خاطرات میہ سے تو انداد آن سفینہ ناکر کردہ کار باز اعادہ گلیات اول نمود محمد سے شارخان مرگ خود سعیر نمودہ تمام شب باجیا و دعا دربار گاہ کسپر پا بسید برد و میچ بار قضاۓ قلیلی کی حاضر داشت اعلام شجاعت برافراشت و پیٹ پیغیر حصار عظیم ایاد کشت ایں ساخہ در آهز رجب یا اول ماہ شعبان سال شصت و سوم از ما یہ دوازدهم ہجرت روئے نمود و ازین جبت کہ پر دروازہ مشرقی دیوار فصیل طرف مذکور از دھام سخنطان و مراحم بود بہانہ زیارت مزار پدر سراج الدولہ اور امیر قبیر پوتہ بیہود و انجام سراج الدولہ را بر اسپ چنگ چنگ خود سوار ساختہ پورش بدر و ازہ معروف کیہڑ کے بیگم پورہ فرمود چون در انجام سخنطان مستعد آن طرف باہتمام مردم ممتہن جبوست ناگراز اقر بسے راجد دیا بہادر بود محاربہ در پیوت و صد کا برق انداز سے از قلعہ بلند گردید بحمد سے شارخان سراج الدولہ را با محدود دے از حارسان او در پیاہ دیوار کے گذاشتہ خود مع رفقاء پیا دہ پا بپا لے دیوار حصار رسید و ارادہ عروج بید بوار و برج نموده بہراہیان ترغیب تاکید فرمود بہتر نہ بدو احمد پسیدہ بہر صورت خود را بالا کشیدہ و انک اذک مجروح گردیدند چانسکر متدہ سے شارخان را ہم در ہاذ دیترے اتراء و گزویہ و بعضی مثل امامت خان وغیرہ از راه بید دو کہ از کثرت مرد را اب کشادہ ترکشہ بود در آمدہ اندر دن قلعہ رسیدند و دلا اکشودہ سراج الدولہ و بیکشہ مردم را اندر دن کشیدند دھر صد مذکور از اعدا خاسے در راه مصنعاً و کشادہ گشت ہمکار شارخان جامہ یک تھی پوشیدہ و مشیر سے حائل کردہ باز قضاۓ معتقد پیش پسیں و پیش کار خود سراج الدولہ را بر اسپ خویش رفع سخنطان او گرفتہ تباہی دو قوار مستعد کارزار سے آمدتا انکہ پر محترمے والد مر جو کہ حاذسے حاصل ہوئے و دریان پر در مکان شارع عام در و ازہ بیگم پورہ واقع ہت رسید و چانکی رام سعیا پا جب

مشل توپ و توپخانه دستی و بان و نیزه و بر فیل خود سوار حسن ملی خان را به رادے خود میں بنو ده و چوک ز دروازه قلعه خوش خانه خلیم آباد
حیران کار خود آنستا دو مشترک رو د تاچ پیش آید و البته سه چار ہزار کس غیر خارسان قلعه دران عرصه با او در راه رام ناراین چاہ بروند
درین بین امانت خان که ریقق مهد سے شارخان و از شجاعان بود نیزه کو پیش کر با صلاح بر پیش و سانکشن ہیگونی دست
گرفت اسپ خود را تاخت و دراز و جام سہرا ہیان حسن ملی خان که بر دروازه جنوب رو چوک قلعه متصل بمسجد عاصی تا آثار فلود
اجماع داشتند در آمد طرف سیزد آوفیزے سے بنو دکه در آینه مرد فلم مجال کے بنو د تا مقابل اوگرد در د کانه اگوشه بانے بازار
پنهان گشته او را مجرم میسا فند و او شل شیر د لیر که بر گل گوزن افتاد را بعد امانته می نواخت و می امانت تا آنکه از سری
یاد رخانه بناد گولہ بند و ق رسیده جان شیرین در کمال تصور و جلاعت در باخت مردم کی مهد سے شارخان و از پیش روسے
نبا بر خبر طلبیه مخالفت می نمودند برآ شفته جواب داد که در این مقام چنین خیر خواستے ملایم طبع من نیست بر که مراد وست دارد
و جان هرا ز جان خود غریز تر و اند پیش روسے من آید و از من پیشتر خرام متعاقب امانت خان هیزرا مدار بیک دست
با پسران و داما د خود د دوس س دیگر از رفقا بگمک امانت خان از هر ایمان سراج الدلوه هیپهارا عنان داد اما تا بر
امانت خان ازین جهان رفتہ بود مدار بیک تیر و نیزه و شمشیر کار بر ده ہمان قسم نیز گل گولہ بند و ق رو بیوق آور و د پران
و داما دش خان از میدان تا فتہ باعث در جم شکست جمیعت و انتظام سہرا ہیان کی مهد سے شارخان و سراج الدلوه و سب
تفصیل اقلاب و فطر اب این جماد سخن دچون شارع نگ بود پچ شش سوار اسپه ایمه برگشتن دید و تل سک خان
گریزان گذشتند مردم مجتمع فراریان را کوچه دادند مهد سے شارخان بر لب چوتھہ د کانے استاد دہیں قسم هر کے طرف
خزید چون رستیخن فراریان فردا نشست مهد سے شارخان بدستور از د کان فرد آمد شمشیر در دست گرفتہ استاد اما
جیت دیگران لطور سابق دست نداد چه مردم لبها بر سر پستان و در بالین سرمنشان پده فرار او لا دور فقامے میرزا
مدار بیک اخفقت خاطر گشته راه عافیت سعی جستند متعاقب کر رختگان ممته جبوشت ناگر مسلح و ممل دید مید ہمچنان
را شفته گفت خان صاحب شنا از طرف سورچال من در شهر در آمد هرا رسوا و سبک ساختید خود را در محلکه اند
اسحال ہم سبک خدا برگردید مهد سے شارخان در جواب گفت ممته جیو چه جا این خخان و خیر خواهیست درین وقت
ما و شاحریت بہدیگر یم میت بیارا پنچه داسے زمردے نشان دشمشیر و خیز گر ز د سنان پیغمبر ازین
لطفگو ممته جبوشت که مبارز دلپر و درین کار را با را در آمد آبروئے در امثال و اقران داشت ناچار ہیاده پا گشته
مقابل ممکن شارخان شد و با پهیگر در آویختند مهد سے شارخان شمشیر سے بکلنگ نزدیک نواخت و نیز بیاضه او پر داشت از
سہرا ہیان نامه کے توفیق مد و نیاقت والا لعکشته شدن ناگر نہ کور دل هر ایمان سراج الدلوه ران و روسے و قوئے
بهر سیده سپاه چانگه رام را که تزلیخ لد شبیات بود زیاده تر شکه و په عجیب کر فتح و فخر سبک سراج الدلوه جلوه گشت
دوین دار و گریم میوسے شارخان پیکے از نشیبان آواز داده گفت فلا نه مرا از تو این موقع بنو د لیکن ہو د کر
تا آنکه از دروازه گنج عجیب که بطرت دست چپ مسده شارخان بود برا درزاده میر محمد اشرف که جماد دار و سبک
آشنازے ناگر بود دید گشته خان مذکور را بصیرت آغاز نماد و بی پیشتن دلالت کر د مهد سے شارخان اور اب قہر و پیا
در غیبت منع از پیش آمد نمود آن میں از فخر مسده شارخان پنهان گشته بطرت لپشت سکشیں در آمد و شمشیرے
در پا سچے آن سردار سرافراز زده از پا پیش در آور دنگر و او با تفاق کار سیده نام جو تمام نمودند سراج الدلوه کنام

فدرے داشت مشابهہ ایصال عنان گردانیده خود را از راه گنج نذکور بکوچا کشید و راه خانه مصلطفه ملی خان گرفت و پھر پس از تفرق کشته بہر کیک بخچے خزید از پیرزاده های سیف خان مرزا سخنگ نام بضرب ٹکلہ سندوق در بہان کو چه بزر فاقہت نمکن شد ره پس پر آجرت گردید و دست کمیں بیکری میں قسم محروم و مقصوں مثمنه مسنهتہ بسویت از خوف باز پرس مهابت خنگ با وجود جرا منکر کے کہ برخانه خود داشت خون چکان سراج الدولہ راسے گرفته تا سجانه مصلطفه ملی خان رسانید مصلطفه ملی خان از دروازه خود پا استقبال سراج الدولہ برآمدہ ببر اسم خوش آمد لانچ گرے تقرب جست و در خانه خود آورده شروع سخت اگر رے و دلچسپیها نمودهسته نذکور مستمسک رسید که سراج الدولہ بسلامت در خانه مصلطفه قلعه خان بہر خان غرقوم گرفته نجات خود برگشت و جانکی فرم سر آن رسید و امام مقام را ناقص بریده ساخته بر دروازه مشترق حصار آویخت باز یک گفتہ بعضاً از سرداران سپاه فرود آورده مع لاش کشیکان اذن تجهیز قمکفین داد و آن رسیدن امور در جوار قبرید بزرگوار خود در محله لوان گوله مدفن گردید و زغالیش رانیز بیرون ہمان محوطه در خاک پسپردند مصروع ہمین ہست پایان دنیا ہمین +
اللهم ان خلد وارفع درجهت نے اعلیٰ علیین واحتفظ بایان الصالحین) جانکے رام باستکع مخصوص نذکور سراج الدولہ و
بریده شدن سرمهد نے شا خان خوزنندگی خریافتہ بجا خود شفوف بیور و شرست +

ذکر رسیدن مهابت جنگ در نوع عظیم آباد و ملاقات با سراج الدولہ دحل شدن شبیر عظیم آباد و بیمار شدن و بگشتن بمرشد آباد مع سراج الدولہ

مهابت جنگ کہ بالکمال خطر اور آرزویے تقاضے سراج الدولہ و تمناً شایدہ شمع جمال اوپروانہ و ایقیار نے دوید و از تشویش آنکہ آیا چه خواهد شنید در قصبه غیاث پور که معروف بہ باڑہ است کریده بحقیقت حال مطلع گردید و خاطر پیش نش اند که از رسید رسید اسد اش خان برادر منعم علی خان را که درین سفر زخمی بہ راست ہے او گز نیدہ بو تو پیش سراج الدولہ فرستاد و پیغامہ را کے آزو مند نے خویش داد خان نذکور نزد سراج الدولہ رسیده اد اگر سالت باحسن وجوہ نمود و خاطر آزر داشت اسٹے آمدن نزد بزرگوار شکر کرد استکع خبر حکمت نمودن سراج الدولہ بغیریت استقبال مهابت جنگ را نخواسته بنتیجہ و مسرور ساخت کہ سرمشترکین و وقار از دشمن بدرفت و با آن که کوہ متناشت بود سبکتر از کاستے گشتہ آثار بیقرارے خاہر شدن گرفت ہر دم و پران ذکر سراج الدولہ و تفییش احوال لد کتاب بچار رسیده خواہ بود و در زبانش گردید تا انکہ منہیان خبر قرب و صلوش رسانیدند فرمود تا سراپا دیسیں روکی خیمه برچیدند کہ مانع ملاحته نشود و سوا اسے او از دو رینجیہ ہمین کہ نظر او پر سوارشیں افتاد پسی اختیار سریجہ دشکر نہاد سراج الدولہ نزد کیک خیمه رسیده رسیده از مرکب پائیں آمد و بادرک قد مبوس شتاافت بہیا عکت او را در آغاز شرافت کشیده سی اختیار رقت نمود و مرتبہ بعد اخیری اثکر خباب احمدیت پرداخته سریجہ و گذاشت و بالتفاقی ازان محل نمضت نموده بعد طی مرافق طلال عوامیت بیفارق مکنہ عظیم آباد اند اخشد و در عمارتیک از مستقر ثبات احترام الدولہ زین الدین احمد خان بیاد رسیدت خنگ مشرف بدریا سے گنگ اداقع بو دنزوں اجلال فرمود سراج الدولہ زنہ جانشکار امام بیابر جبار تمازے او کہ بلا علاجے نموده نہایت کدو دست داشت مهابت جنگ و اسلہ شفاعت او شدہ استدعا سے عقوج رایش نمود و بیلاند سراج الدولہ فرستاد سراج الدولہ بیپاس اور شاد حبیب کو ائمہ

خواست ساخته رخصت اصراف ارزانی داشت و نیابرگانه در صوبه بیهار امر سے موجب قوت بود بلکه خاچپوش از طرف فوج مرغی که در گنگ و بانیس شتر بود و میر محمد صغری خان و راجه دولجه رام را که در میدست پورگند هشته برآمدند از داشت مترد بود عزم معاواده جزم افتاد و جانکی رام را ملحت تعلال مرحمت نموده بالتعاق سراج الدوله رو سے توجه میرشد آباد آورد اما درین اوقات ثبت محنتی عارض مزاحیش کشته پا سجد اعداگذشت دران آوان طبی غیر از تاج الدین نام روشناس حکام آنها بود منشار ایه بتو فرمان در کاب آن جانب حاضر بوده تدبیر کیک بزرگ خود مهابتی سخن دلیل نمی اور ده مهابت چنگ بتو هر کشته در گذشت تسبیل داشت و ازین بجهت که حکیم لایق اینظیم حکیم بوده خانم خاطیا حاوی علم طبی و حکمی جالینوس الزمان علوی خان شناس است که نام مراج سراج الدوله مسابک چنگ داشت از اشانی راهیکی از طلاق مان را به لبس روشه شناسد فرمود و خان مشهدا را بیهوده علاج گردید و مهابت چنگ در هشتاد مرض داخل داشت اما لاماره رسیده باده کشته داده او نهاده او جمع تدبیر خصیرت که حداقت پیر کارا دخلے خان گذاشته شجاعه از فرمان او نمی نمود فیضیه آن خاطرون فطرت بسم آیه: و بیزرس جواہر مراج و الاید بینها نمود و در انگز زمانی صحت و عافیت قرین مراج سپارش گو و بعد حصول شنا آن قدر شناس اصحاب فضل و کمال خان شناس ایه را عیکن خلعت فاخره و سریع و جنیه مرصع و فیل کوه پکیز با جو شده بپنجه زار روپیه نقد معزز و مهابتی فرموده و تعظیم و تکریم و سلوکها را خانه دیگر نشیر با قصص اخلاقی اینها هم نام می نمود سجد کیک سواره داخل دلخانه میشد و تا جانکی ناکه سواری که شهادت چنگ و سراج الدوله و صنون چنگ نزدیک بزرگیه هاست که صحیح پوئیه آن مرفوم بیم تا آنجا میرفت و شهادت چنگ و سراج الدوله نیز تو اضعیه لائق بعمل آور دند بعد عمل صحت نمود و صدقات بسته بین سادگی و ارباب حاجات رسانید چون هنوز ایام پریات باقی و اندیشه کش و ناز مرتبا نمود و ضعف بیار قوت داشت رقائمه کرامه نیابر دلجه رام و میر محمد صغری خان مشتمل بر نوییه حصول صحت و شعر یانکیه بعد برشکال رایات نصرت آیات تحقیق میدست فور خواهید شد شرف صدور یافت و چون از عطیم باد مهابت چنگ بصولت خانگ نوشته بود که شنگ کام معاواده بگذشت مهنه میگزیند که بر لب دریگانگا واقع است نیابر ملاقات ترقیه بعمل خواهد آمد صولت چنگ تیاری بیفعی اماکن و تهیه هبایب خیا چنانچه نموده فقیر را چند کروه پیشتر فرستاد و اتفاق رایا ایه و مدد میکشید مهابت چنگ بحسب عارضه نیما صکیه نذکور از اشانی راه خطی متصنی عذر نیابر عارضه مرض نوشته بصولت چنگ فرستاد و خود از وسط دریا با همچال گذشت هشته میرشد آباد درفت صولت بجز و هستماع خبر مرض مهابت چنگ بمحکم طبیب ملازم خود را محالة فرستاد و بعد شنیدن خبر صحت تقریب خیادت و هبایب از پورنیه که مرکز دولتش بود نهضت نموده شرف اندوزیا پوش عجم خود گردید و درین نهضت نفیسه بگزینه شتی خجل از دوله از حرم خواهر علام الدوله سه افراد خان که کمال گیانگت با شهادت چنگ وزوجه او هر انسان بگیم معروف بی بی بی گھیشی بنت مهابت چنگ در پشت وزین و شوهر ناییک مرتبه ادب و نقیاد بعمل آورده زمام ختیار عانه خود را با وسپرده بودند سکم مذکور از جمله فرزندان علام الدوله سیکه را که شب کشته شدن آن مرحوم بعمر سه و چهار دهه مخاطب شکر امشد خان و معروف باقایا با بود بعزم زندگی شدند خود از وقت ولادت شری بر دهشته بجهت با او میرسته تلقیش داشت اراده وصلت او با یکی از بنات صولت چنگ نموده بوساطت بی بی گھیشی بصولت چنگ پیغام این امر را دهه بولت چنگ اولاً از قبول این کار سخا باز زده آخر الام رسیده نهاده مهابت چنگ و دلجه اور ارضیه گشت و از اینجا که شادی داشت اراده وصلت مذکور به دون اجتماع قبائل و عشائر مهابت چنگ و سراج افراد خان مرحوم نمی گرفتند اور نهضت این نهضه ذکور و اثاث در پورنیه متعدد بودند بنابراین این نهضه بعد مهیا شدند

سر اخمام بساخت کے تھر یا بد صوت جنگ بر شد اب آئید تہمہ این حکایت دروغ قائم آئید اشتار اقتدار تعالیٰ محریر و لہیافت بعد چند روز صربت جنگ شمول خواهیت عمّ گردید قدر خود گردید مازم دار الملک خود گردید + + + + + + + + + +

و ذکر استدعا میں میر جبڑہ مصالحہ با مہابت خنگ شہر طائفیں چنگیں چنگیں و جبی از زر و پذیر فتن مہابت خنگ این مصالحہ را نیا پر چنگیں پیرے و رفاه خلائق و آسودن مشتاق سفر

اوایجیکہ شکر کر دیکے میر محمد جبڑہ خان و راجہ دولیہ رام و میدنی پور تبریز ہے کہ مذکور شد اتفاق است داشت اگرچہ جب کیت در تدارک مغاربات مرسہہ و اخراج آنها از گنگ و با میسر کافی بود لیکن نبا بر قصور جرات و شور سپہ سالار و شہزادہ بیارے نواب گردون اقتدار متغیر رسمے نمود چہر چنہ مراسلات حصول صحت با اطاعت و اکناف درود یافت اما دوست و دشمنی و د خلقو طراحل بر تدبیر و تز ویر نموده سپاہ ملزمه ہم ہمارت خنگیں خلافت نمی نمود و دشمنان ازین مهر خیالات دیگر سجا طر خود آور و دیگر ترسے شدند مہابت خنگ را با وجود بقیہ چنگیں دنقاہت مرضی در سال ۱۱۶۳ با اذیع سفارہ شمارہ حرکت صزو را فتاویٰ از مرشد آباد بطریق میدنے پور تجیشم رویداد و ازان ان طرف میر محمد جبڑہ خان و راجہ دولیہ رام برسیم استقبال آمد و مابین بردوان و میدنے پور ترقیل قدوم و مولیٰ نعمت خود مشرف شدند و مرسہہ و میر جبڑہ با استدعا اخبار بیارے مہابت خنگ سپاہ نبا بر جبیکیں افواج میدنے پور پاسے جرات پیش نمادہ از محل مقروض بطریق میدنے پور در حرکت امد مہابت خنگ نیز با افواج سابقہ دلاحقہ تعجب و فاع مرسہہ و میر جبڑہ روکے میدنے پور آوزد و در حوالے قصبه مذکور تقابل عکرین و تقارب قشیر دوست دا دیوارت معہود میر جبڑہ مغلوب و مہابت خنگ شہر و منصور گردید و افواج دکن از صد ماتھا مغارب تک دست دا دیوارت میں میں مغلوب و مہابت خنگ شہر و منصور گردید و افواج دکن از صد ماتھا مغارب بیاران و شن چنگیں ملاقیت مقاومت دخواستن نیافتہ بطریق سحر او کو ہستان غربے بنگال آوارہ گشت و مہابت خنگ در تعاقب افواج منہز مہر زوے تے توجہ بہان سوے آورد اما مرسہہ تاب مقاومت در خود نمیده بمحض نزدیکی رسیدن عساکر خود گریان و پریشان میں شد و مہابت خنگ درست آنها نختہ فرست قرار و استقرار نمیدا اتنا انکہ نخدولان مذکور عرصہ را بر خود تک دیده از مسالاک مسواراہ کنک کرنے کے مقصود مہابت خنگ قرین نفع و ظفر را یت معاودت بست مرشد آباد برا فرشتہ تدارک، اخراج آنها از گنگ مرقوف برسال آئید و داشت و دیاحت کٹوہ نزول اجیال فرمود میر جبڑہ و سرداران مرسہہ بشایدہ غلبہ مہابت خنگ و کشیدن ایڈ او تعی سالماکہ مانشان باب رسیده و تشاں بہبود در آئندہ احوال خوش گاہے مذیدہ بودند و دین مکرا فتا ذندگہ بہر صورتیکی مکان باشد از در مصالحہ در آئید و چون دست از گنگ بالمرہ بر و شتن و از بینگال کو خنڈلائی محض راستے کشتن نہایت ارتھ خفاف رکھویسی بہسلہ بو دپیری ای لعیض ملمثات رامشروع و دشستہ اماعت و انتیا و مہابت خنگ اجیا شدند و بجهت کشیدت این مدعا برخی از معتدیان خود را میر جبڑہ خان فرستاد خان مشارا لیہ ملمثات آنها را لجھوڑائی در وقت مناسب بعرض مہابت خنگ رسانید نواب عالی خباب رانہ بیشیغا عت و فیرتے کہ داشت اگرچہ پذیر مسوالات آنها دشواری نمود اما بچیدن وجہ کے عمدہ آنها صنعت پیرتے و آسائیں عجزہ و ضعف اے مالک محرر سہ او بود ماں پیرا نے آن شدچہ دران وقت سن شریعت او البتہ بفتاد و پنج سال رسیده بود و در مغاربات و منازعات مرسہہ کے دو سال متواتر مصالحہ اے متعددہ داد و دین آن دیگر امداد اے قوی خنگ شل شمشیر خان و سردار خان پیش بز سرکش نمود وہ با اعادتے دیگر سویستند بہر خپستخ و نصرت شامل حال اولیاً دلوش گشت اما اکثر غرباً در عایانے مالک

جنوں نے کنجماں کمرہ مبتلاسے صعادت مساکن جنوبیان کے قادت شان قتل و غارت غرباً و سوختن مزارع و انبالوں سے خل دیہوت کیا
دھاقت گردیہ و بیڑا خاخاطر زندگے نے نمودند بلکہ یہیث درخوف و رو دملکہ نہ کو رُبودہ میساکن خود نہی آسودند و چون جل میباشد
نجا طرش پیدا آمد کلمہ عرفت می پیغام العزائم بزرگان اور وہ میر محمد حبیر خان را اجرازت و اد کے بعضی نیعتدان خود را پیش ہبیت
فرستد بہرگاہ یکے از عدداً اولیاً سے او کہ بزرگ عقل و شعور محلہ و سخن قلم و دانیاباشد جنور آمدہ استھانے مصالحہ بطوری کہ
منظور است خواہ نمودا کر لیاقت پذیرائی داشتہ باشد پذیری حقیقتہ خواہ پدشند و الاصح و سالم مجاسِ خود خواہ درفت خاکش رالیہ
میر حسن علی و میر عوض علی راجبیت امر نہ کو رسچوب رسولان میر حبیب بطور مشیر فرستاد مشارا البهانہ نہ دیہ حبیب رسیدہ
خبر رہنا سے مہابت جنگ مصالحہ و ارسال شخص کذا فی رساییدند میر حبیب کہ ہرگز توقع این امر بخاطر زندہ استہماع
ایں رثارت کرنے کی بو غیر مترقب نہایت شادمانی نمودہ فاسیہ اماعت و انقیاد مہابت خنگ برداش خود گرفت
و انتقال او امر نوا ہے اور ابر خود لازم شمردہ میرزا صالح را باتفاق میر حسن علی و میر عوض علی نزد میر حبیر خان فرستاد
تابو سالمت آئی ما زمہ مہابت جنگ خاصل کر دہ اپنار قبول اماعت و انقیاد نواب عاملے جانب بنو عیکہ مركوز خاطر خاک
باشد نمایہ و بانیل معقوص معاودت نماید فرستادہ میر حبیب توسط میر محمد حبیر خان دران احیان کہ مہابت جنگ درکشہ
بو دبلانز مشتر فائز کر دید و در کاب او با کتاب سعادت کو شیدہ وارد مرشد آباد شد ہے ۷

ذکر وقوع مصالحہ فیما پیش مہابت خنگ و مرشدہ بوسکا میرزا صالح و باصلاح گرایید فیما دلخواہ فہمنہن مانی بختا

لعد و رو دمہابت خنگ و مرکز دولت میرزا صالح اماعت و فرمان بردارے و اتزام مرتب نہیں کے خدمتگارے
بیہود و مواثیق نمودہ دخواست مطالبہ او بیسو عرض نہاد و جواب و سوال چند روز در میان ماه مہر شروع سال ۱۶۵۴ ہجری
مصالحہ بین صورت انسانی و تحقیق یافت کہ میر حبیب نوکر مہابت خنگ بودہ از طرف آنچاہ تبعیض نیابت نہامت
کنک سرافراز شود و وجہ محامل آنچاہ بخواہ فوج رکھو دید و سو آن دوازده لک روپیہ دیگر لوکلاسے کھلوشہ طائی کہ
قدم در فکر و مکومت مہابت خنگ نگذارند متصدیاں بنگالہ لازم سرکار دلتمدار آنچاہ با وسیعہ باشند و فوج مرشدہ
و دخانہ سوں لکھیا کہ کنار جالیہ واقع است صسدیقہ بقصہ بیور پا در رو دخانہ مکنگدارند چون میر حبیب این صورت اگھی یافہ عرضہ تھے تشریف قبول
و انتقال و امر دخدا مہابت خنگ بجوارہ مسکنے شاد میرزا صالح بخطاب صالح الدین محمد خان دیگر عنایات سرخرازی یافہ سع اتنا دخلعت و
فیل عطا یا اے دیگر بیدار میر حبیب حضرت انصاف یافت چون ازین مجریتیت خاطر دست داد و مخالف و معاذے
و دیگر در میان نبود مہابت خنگ تخفیف در فرقة سپاہ القبد لائق نمودہ و رئیسہ آبادے و مات و قصبات کہ اتنک تماز مرشدہ
دریان افتدہ بو داشتگاں در زید و ترقیہ احوال نہایا و برا یا پیش نہاد خاطر عاطرا خاست و میدنے پورا بعد وقوع مصالحہ
داخل ملکت ہنگار گشت راجہ رام سکہ کہ جا چہ دارے سہر کارہا و حضورش داشت بفوج دبارے آن جاسرا فرازے یافٹہ
ازین سنگ برادر او سخنہست برادر خود راجہ رام متاز کر دید ۸

ذکر معاودت رائعة بیکم برادرزادی مہابت خنگ از لکھنؤ بخدمت عہدروں خود

و در چہین اذماں لیکن مدئے میں ازین معاملہ رائیہ بیکم وجود عطا و اسٹرخان و خنز خاجہ احمد کہ ہمراہ بخوبی خود بگھنگ فتحہ بود

بعد کشند شدن شریعہ کشش کے درخواست توں نئے و خنگ احمد بنگش الفاق افتاب بوسیلہ نام قرابت و برادرزادگی مهابت جنگ با رو سارے شہزاد کور دوشن علی خان زمیندار عدہ شہرو صوبہ آودہ ساخته و بخطابیلے لائی اکثر سامنون احسان خود فرمود مع اموال و اسباب نہ پلا د صغار کہ سہراہ داشت سالمہ و فانما برخاقت و دلالت آنها را غبیم آباد رسائید و از انجام بکام و آنام بہر شد آباد آمدہ در طلی عاطفت عم بزرگ و اخود اقا مست گزیده

ذکر انتقال رایان بھیرون دت و رجوع دیوانی خالصہ برآجہ کیرت چند و در گذشت اور ہم بعد ماءہے چند و تقویص خدمت مذکورہ به امید رام

درینین صنن سرکاریان بھیرون دت دیوان خالصہ شریفہ بنگالہ بہمن ہستہ ۱۰ گذشت و امید رام پیشکار او بلقیس دیوانی بوجب حکم بالضرام معاملات مالی و ملکی می پرداخت تا انکہ راجہ کیرت بعد پسر کاریان عالم چند کر دیوان خالصہ شریفہ در عہد نظامت غنیمہ الدوام مرحوم پودہ کیرت چند کور انک ریطی بخودہ مندوہ شہنشہ قارسے راست بنود دیگر بوطے می نوشت و چند روز دیوانی احترام الدوام بہادر بہیت جنگ دعظیم آباد مندوہ چنانچہ ذکر شد در خدمت سابقہ گذشت بعد ازان سباحہ چند دیوانی عطا و افسر خان داشت و سہراہ اور فتحہ در نیارس اقامست گزیدہ پور درینی لاعرض مبنایں مناسب بہابت جنگ نوشہ حسب اهلب او بخپیورش رسید و بخطاب ملعت دیوانی نیگار سر میباہت برافرشت پیشکارشیں بستور بر امید رام مفرماند چون راجہ کیرت چند که پسرزادہ دیوان مقتند بنگالہ و از معاملات سابقہ علیہ اگئی داشت یعنی زرہائے لازم الا دا کہ بندہ جگت سیمہ و زینیہ اربادوان بود و دیگران برائی اگاہ بنودند بنا بر اخلاص حسن خدمت زرہائے مذکورہ را بعرض و صول در کار و ده چند کن یادہ برکر و روپیہ داخل خزانہ بہابت بنودین چوتھی مہابت جنگ لازم خود نہایت رسمی و خوشنوگر دانیدہ قریب بدوسال با مر جلیل القدر دیوانی پرداز و بعد مدت مذکور بعارتہ صرف نواسیر زخمیہ دار و گیراں جملے نے رستہ لعالم آخرت شتافت و در جامے خود شیمن خست چون امید رام از مدتا پیشکار سے مندوہ نیک نام بود بخطاب ملعت دیوانی نیگار و خطاب رایانی سفر از شیدہ

ذکر کشند شدن میر جدیب باز روگے و مادائے جانو بھ پسر رکھو بھ نجھوسلے

چون معالجہ با مر سہیہ تقریباً فت و میر جدیب نوکری بہابت جنگ گشت و ہم از طرف رکھو بھ محتمد و دولت خواہ بو دافوچ افاغنه و بجا لے و پر طرفی آنہا با اختیار میر مذکور آمد و فوج مر سہیہ ملازم سرکار رکھو بھ دیکی از ربانیاں اقتراہے اور دار آن جماعتہ بو ده در کنک می ماندا ما درخت فرمان میر جدیب بودہ سر آزاد امر و نواہے اور نئے چید میر جدیب از زریا ماحصل کنک و دا زده نک رپیلقد حصہ برآ کو خود در تجوہ فوج افاغنه میجن نزدہ جسہ دیگر پسر اسکار رکھو بھ مقرر دہشتہ صرف اوقات می نزد بعد الغتساں کے یک سال و چند ماه سال ۱۶۴۶ چھت جانو بھ پسر رکھو بھوسلہ بردا رسانے فوج مر سہیہ و نیا سیت پر رخود و صوبہ مذکورہ آمد متصدیاریان و برہنیان مر سہیہ که از حکومت و فرمان بردا رسانے میر جدیب آزرد و خاطر بو جانو بھ را کہ جوان خود سردارند کے بیرون از فرمان بدر بود میر جدیب شورائیں خواہان محاسبہ نزد و چون ہیں مصلحت تسدید یافت جانو بھ میر جدیب را ملک شستہ سلوک و مداراستے کہ مسلوک بسید شتائیں دنایم روز را بہت

ذکر درگذشت جانشی ام در عظیم آباد و یا فتن اجهام نار این صوبه دار که خدا داد و مردانه کسر می‌لدو لئه تقدیر خاص عالی

واحترام الدوله را کم پھر سے برادرزادہ بانسے او و پسر ان ہیئت جنگ بودند و دیگر اقرباء و هرات اراک چمشیره و ہمشیر فراز و بانسے او بوده اند دیده بکر کن دولت خود برسے گشت تا آنکه برائے شادسے شکر افشار خان حلف صراف فراز خان پرورد نہیں کیم شہامت جنگ و بنی بیل گھستے تاکید نموده صولت خنگ را مطلب وہ شسته و اوضع دختر سے کی نام زد شکر اسد خان بود و دیگر عیال و افعال خود سراج امام شاد مهیا نموده برشدآباد آمد +

ذکر حلبت اکرام الدوله حلف ہیئت جنگ متبناي شہامت جنگ +

درین اشنا اکرام الدوله برادر و سلطے سراج الدوله حلف ہیئت جنگ کی شہامت جنگ بنا بربی او لادے از بید و قوش بفرزندے کی گرفتہ در حجر تربیت خود پر وردہ بود و محبت با او بہر تباشق و اشت پیا ای سکم ای ایس کم نہ داشت کیم پین صورت آبل کا پسے نمیده بود و بہر سانیده در انک زمانے در گذشت و زد پیا نہ ازد شہامت خنگ بیو گشته سور نشور در زمان خاندان مهابت جنگ و اتباع واقریاے آنها برخاست شادسے نمک و بیان لملتوئے ماند و بعد چند روز صولت جنگ مرخص گشته بپوری نہ رفت و شہامت جنگ راغم او در فرش بسترنیز رسمے جای گرفت بہر خنپ مهابت خنگ و زوجہ شہامت جنگ را دزنش دیگر اجیاد اتباع بانواع مختلفہ دلبوئے شہامت جنگ نمذد و دلالت بعضی و نشاط و بحث و انساط نمودند سودے نداده بیشیست مبتلاے غیر والم بود خان پھر بعد چند ماہ از رحلت اخیتی آمد و مهابت جنگ بخانه شہامت جنگ رفتہ ببالغہ دالحاج تمام لباس تخل دروسے پوشاند شہامت جنگ فرمان عم مالے قدر را اقتضیا نموده تازمان حصور شش لباس مذکور در برداشت چون مهابت جنگ برگشت و ستار از سراگشنه ولباس از برکنده بیتے تھا شے دستہ ای ابر سر دروے خود میزد و بہاست ہاسے میکریت و سیگفت منجذوب خانے کردم و عمدہ را بجانیا و درم و بین صورت احوالیں در گذربود تا آنکہ ایز و تعالیے از جو اکرام الدوله کو در زمان صرف نش حاملہ بود پھر کے بوجو و آور دمہابت جنگ براۓ استر خانے شہامت جنگ بجهود لادسته او از حصور پاہشاہ منصبیت سرزردی ہیئت پیزارے و خطاب مراد الدوله مع نوبت و ماهیت دمراحت دپائلکے جا لدار بلکہ نا لکے برائی آن پھلی بدہشته عطا یا اے مذکور خود بھیتر شہامت جنگ آور دشہامت جنگ را انک الفقی باو بہم رسیده یا دگارش می شمرد و با اوشغول بود او قات خود را بھر صورت بسرے بزد و کار خانہ امارت برائے آن طفل بھر سید و ہشم و خدم و اقبال و افراد میں مناسب سی سالش جمع آمدہ برائے مردم ناشانے بود و چیزی از معتبرین برائے حفاظت و شغولے او معین گشته اکثری برسیله خدمات آن طفل تو سلح بستہ سرما که تقریب می دہستند با این حال شہامت جنگ را ملاں انتقال اکرام الدوله در کامش تن و جانش تا صریود دچون بعد غفریا بی برس افراز خان جا بھ احمد برادر مهابت جنگ بانہوں لفڑ رخا پیسیسیتے روادہت و چند سے از مدخولہ اے اور راجھ بستھن گشته خیانتے درین خصوص درزیڈ و مهابت جنگ با دجو و تقدرت بہر مانعیت بھل انکار اے نموده اغامن را کار فرما گردید و دیگر شہاماے گران و بکران برادر لاد و سون سراج فراز خان مرحوم در انتزاع اموال و اسایاب رفت غیرت الہی متعین انتقام گردیده در او واسطہ ایام دوتش لجنی فہاں زشت کہ ذکر اکن مناسب نیت در بعض خاندان او شیخی یافت و اوضاع سراج الدوله و دیگر صغار او لاکشیں از نہات شرور سے دور افتادہ اطوار ناشائیست و کار بائیکہ نبی بالیت پیش گرفت و اذ خار و زرو و بیل بکر سرہای ہستیه الی خال ہیا